



بصیرت

از نگاه عقل و دین

غلامرضا مغیثی

بصفت

از نگاه عقل و دین

غلامرضا مغیثی

سرشناسه: مغیثی، غلامرضا، ۱۳۳۷ -
عنوان و نام پدیدآور: رجعت از نگاه عقل و دین / غلامرضا مغیثی .
مشخصات نشر: تهران: مشعر، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: ۱۱۶ ص.
شابک: ۹-۴۲۹-۵۴۰-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.
یادداشت: چاپ قبلی: انتشارات قم، ۱۳۸۰ (۹۶ ص).
موضوع: رجعت
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱ ۳ ر ۶ م / ۴ / ۲۲۲ BP
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۴۴
شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۹۱۶۹۳

رجعت از نگاه عقل و دین

تألیف:	غلامرضا مغیثی
تدوین:	پژوهشکده حج و زیارت
ناشر:	مؤسسه فرهنگی هنری مشعر
چاپ و صحافی:	چاپخانه مشعر
نوبت چاپ:	اول - بهار ۱۳۹۲
شمارگان:	۵۰۰۰ نسخه
بها:	۱۶۰۰ تومان

شابک: ۹-۴۲۹-۵۴۰-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-540-429-9

مراکز پخش و فروشگاه‌های مشعر:

تهران: تلفن: ۰۳-۶۴۵۱۲۰۰۳-۰۲۱ / قم: تلفن: ۰۲۵۱-۷۸۳۸۴۰۰

فهرست

دیباچه	۷
مقدمه	۹
مبحث مقدماتی	۱۱
فصل اول: رجعت از نگاه عقل	۱۹
ارزیابی برهان عقلی	۲۱
۱. امکان ذاتی شیء	۲۱
۲. امکان وقوعی شیء	۲۱
۳. وقوع شیء در خارج	۲۲
فصل دوم: رجعت از نگاه قرآن	۲۵
۱. آیات مربوط به رجعت در امت‌های پیشین	۲۵
۲. آیات مربوط به رجعت در آخرالزمان	۴۱
فصل سوم: رجعت از نگاه سنت	۷۵
روایات در اثبات رجعت	۷۵
رجعت در ادعیه و زیارات	۸۰
فصل چهارم: رجعت از نگاه اجماع	۸۳
فصل پنجم: ویژگی‌های رجعت	۸۵
رجعت همه ائمه <small>علیهم‌السلام</small>	۸۵
نخستین کسی که رجعت می‌کند	۸۷

- رجعت‌کنندگان غیر از ائمه علیهم‌السلام ۹۱
- اختیاری بودن رجعت برای مؤمنان ۹۳
- فصل ششم: شبهات در رجعت و پاسخ آنها ۹۵
۱. فرق رجعت و تناسخ ۹۵
۲. تنافی نداشتن رجعت با دو آیه از سوره مؤمنون ۹۶
۳. رجعت، بازگشت فعل به قوه نیست ۹۷
۴. رجعت تشویق به گناه نیست ۱۰۰
۵. رجعت ائمه علیهم‌السلام موجب سیر نزولی آنان نیست ۱۰۱
۶. رجعت ائمه علیهم‌السلام به معنای کافی نبودن حکومت امام
زمان علیهم‌السلام نیست ۱۰۲
۷. برخی روایات و سخنان دور از ذهن ۱۰۳
۸. آیا انکار رجعت، کفر است ۱۰۴
- ۹ - ۱۱. ذکر سه شبهه جدید و پاسخ آن ۱۰۴
- کتابنامه ۱۱۱

دیباچه

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد
و آله الطاهرین

از مشترکات عقیدتی بین همه فرق و مذاهب اسلامی، ظهور منجی از نسل پیامبر ﷺ در آخر الزمان است. ایشان که به «مهدی» مشهور است، برای برپایی عدل و قسط و نابودی ظلم و جور قیام می‌کند. اما براساس عقیده پیروان اهل بیت علیهم السلام پس از ظهور آن حضرت، عده‌ای از بهترین‌ها و بدترین‌ها به دنیا برمی‌گردند تا وعده الهی را در نابودی ظلم و ستم و اقامه عدل و قسط در همین دنیا مشاهده کنند. چنین بازگشتی به «رجعت» معروف است.

در این نوشتار، محقق ارجمند جناب آقای «غلامرضا مغیثی» به بررسی ادله عقلی و نقلی رجعت پرداخته، و به برخی از شبهات آن پاسخ داده است. خدای متعال به

محقق ارجمند توفیق خدمت بیشتر به مکتب اهل بیت علیهم السلام
عنایت کند و این اثر را برای جست و جوگران مباحث
عقیدتی مفید قرار دهد.

انه ولی التوفیق

گروه کلام و معارف

پژوهشکده حج و زیارت

مقدمه

کتاب «رجعت از نگاه عقل و دین» پژوهشی است کوتاه در تبیین و تحکیم یکی از معتقدات مسلم مذهب امامیه، یعنی رجعت. در شرایط کنونی، دشمنان، اصول و ارزش‌های دینی را مورد تهاجم فرهنگی شدید قرار داده‌اند؛ از یک طرف، طوفان شبهات فضای فرهنگی جامعه را تیره و تار کرده و از سوی دیگر، عده‌ای با ترفندهای مختلف می‌کوشند تا همه چیز را با معیارهای محسوس مادی محک زنند. از این رو در موارد زیادی گرفتار تفسیر به رأی و تحمیل پیش‌فرض‌های خود بر ظواهر ادله مسلم نقلی شده‌اند. همچنین از نظر درون‌دینی نیز با اندیشه‌های سلفی‌گری و قشری‌مآبی مواجهیم که به تحریف باورهای اسلامی و ترویج عقاید قشری و سطحی از دین پرداخته‌اند و به همین منظور، بیشترین حمله‌ها را به عقاید شیعه کرده‌اند. «اصل رجعت» نیز از مقوله‌هایی

است که هر دو اندیشه غربی و سلفی‌گری به اظهار نظر و ایجاد شبهه درباره آن پرداخته‌اند.

کتاب حاضر برای پاسخگویی به شبهات رجعت و تبیین آن، نگارش یافته است؛ به همین منظور، رجعت را از نگاه ادله چهارگانه عقل، کتاب، سنت و اجماع بررسی کرده‌ایم و در ادامه، با تبیین ویژگی‌های آن، برخی شبهات را مطرح، و پاسخ آنها را بیان کرده‌ایم.

گفتنی است که مسئله رجعت در مباحث کلامی، سابقه دیرینه‌ای دارد و در چند قرن اخیر، موافقان و مخالفان، به نقد و تبیین آن پرداخته‌اند. در این میان، اندیشمندان شیعی با استناد به برخی از آیات و روایات، تردید در اعتقاد به اصل رجعت را نپذیرفته، و با بیان و قلم به دفاع از آن پرداخته‌اند. در پایان، این پژوهش را به پیشگاه حضرت بقیة‌الله علیه‌السلام تقدیم می‌کنم و امیدوارم که از نقدهای منطقی محققان گرامی بی‌بهره نباشم.

قم - غلامرضا مغیثی

مبحث مقدماتی

بررسی و تبیین «رجعت» از نگاه عقل و دین مستلزم روشن شدن نکات زیر است:

۱. حقیقت دین، «تسلیم» و خضوع مقابل پروردگار، و پذیرفتن احکام و دستورهای الهی است. تسلیم به این معناست که کسی برابر دیگری نافرمانی نکند و او را دفع ننماید. اطلاق «اسلام» بر دین خاتم از باب بهترین مصداق نیز از همین معنا نشئت گرفته است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ (آل عمران: ۱۹).

لذا مسلمان واقعی کسی است که با تمام وجود، حتی اراده‌اش، تسلیم خدا و رسول باشد و آن را در قالب اطاعت ابراز کند؛ همان‌گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿بَلِي مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ (بقره: ۱۱۲)

آری، هر کس خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش محفوظ است.

برای نشان دادن تسلیم محض خدا بودن، از واژه «وجه» استفاده شده است. وجه انسان در قبال خداوند، تمام وجود اوست؛ چون نقطه‌ای از وجود انسان از خدا پنهان نیست و با همه وجود در حضور اوست. از این رو منظور از ﴿أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ﴾، تسلیم کردن تمام هستی انسان مقابل خداوند است. با رسیدن به چنین مقامی، بلندترین قله‌های عرفان توحیدی فتح می‌شود.

طبق نقل قرآن، حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل نیز پس از بنای کعبه، چنین تسلیمی را از خداوند برای خود و فرزندان‌شان درخواست کردند:

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً
لَكَ﴾ (بقره: ۱۲۸)

پروردگارا، ما را تسلیم خود قرار داده و از دودمان ما، امتی که تسلیم [فرمان] تو باشند به وجود آور.

در آیه‌ای دیگر و با تأکید فراوان، تسلیم به این معنا،

شرط اساسی ایمان قلمداد شده است:

﴿قُلْ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ
ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا
تَسْلِيمًا﴾ (نساء: ۶۵)

به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نخواهند آورد مگر اینکه در اختلافات خود تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.

در این آیه با ذکر قسم که نمایانگر اهمیت موضوع و تأکید بر آن است، نشانه‌های مؤمن واقعی در سه مرحله بیان شده است:

الف) در تمام موارد اختلاف، خواه بزرگ یا کوچک، داوری پیامبر ﷺ را که از حکم الهی سرچشمه می‌گیرد، بپذیرند؛ نه طاغوت و داوری باطل را.

ب) هیچ‌گاه از قضاوت‌ها و فرمان‌های پیامبر ﷺ در دل خود احساس ناراحتی نکنند و به داوری‌ها و احکام او بدبین نباشند.

ج) در مقام عمل نیز آن را دقیق اجرا کنند و به‌طور کامل تسلیم حق باشند.

روشن است که پذیرش یک مکتب و احکام آن در مواردی که به سود انسان است، نمی‌تواند دلیل بر ایمان فرد به آن مکتب باشد. بلکه آنجا که دین به زیان انسان است و در واقع مطابق با حق و عدالت است، اگر پذیرفته شود، نشانه ایمان است. گفتنی است که روی سخن ما درباره تسلیم، با کسانی است که اسلام را پذیرفته و به وجود خدای عالم، قادر و حکیم معترف‌اند.

۲. هرچند در این پژوهش، از دلایل عقلی نیز بهره برده‌ایم، اما بیشتر ادله، به‌صورت نقلی است. البته در ادله نقلی، پس از لحاظ مقدماتی برهانی، سخن از تعبد و تسلیم در برابر ظهورات ادله نقلیه است. از این رو توجیه و

تأویل ظهور، پس از ثبوت سند، روشی ناروا، و خلاف طریق عقلا در باب تفهیم و تفهم است؛ مگر آنکه ظاهری مخالف حکم صریح عقل باشد.

۳. گرچه مسئله رجعت هم به صورت فراگیر در آیه ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (بقره: ۱۵۶) آمده، و هم با تکریم ویژه از بندگان صالح، در آیات ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾ (فجر: ۲۷-۳۰) نمایان شده است، اما در این تحقیق، مفهوم خاصی از رجعت منظور است. رجعت عبارت است از بازگشت بعضی از انسان‌ها به حیات دنیوی (زنده شدن آنها بعد از مردن). این معنای رجعت از معتقدات مسلم شیعه است که ریشه در آیات قرآنی و روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام دارد.

۴. واژه رجعت در لغت، از رَجَعَ به معنای بازگشت گرفته شده و «رجعة» مفعول مطلق مرّة به معنای یکبار برگشتن است.^۱ «فیومی» می‌گوید:

الرجعة بالفتح بمعنى الرجوع و فلان يؤمن بالرجعة أي بالعود إلى الدنيا.^۲

رجعت به فتح «راء» به معنای بازگشت است. اینکه می‌گوییم فلانی به رجعت معتقد است، یعنی به بازگشت به دنیا معتقد است.

۱. لسان العرب، ابن منظور، ج ۵، ص ۱۴۸.

۲. مصباح‌المنیر، فیومی، ج ۱، ص ۱۰۹.

۵. از نظر اصطلاح‌شناسی، متکلمان رجعت را به معنای زنده شدن پس از مرگ و پیش از قیامت می‌دانند. در تفسیر آن به اختصار می‌توان گفت که بعد از ظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه و در آستانه رستاخیز، گروهی از مؤمنان خالص و نیز کافران بسیار شرور به این جهان باز می‌گردند. گروه اول، مدارجی از کمال را طی می‌کنند و گروه دوم، کیفرهای شدیدی می‌بینند. «شیخ حر عاملی» در این باره می‌نویسد:

مراد از رجعت در اینجا زنده شدن بعد از مرگ و پیش از قیامت است و همین معنا از لفظ رجعت به ذهن خطور می‌کند و دانشمندان نیز بر آن تصریح کرده‌اند.^۱

۶. برای تبیین هدف و آثار رجعت، بیان چند نکته ضروری است:

الف) با رجعت، وعده الهی که در قرآن آمده تحقق می‌یابد:

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾ (غافر: ۵۱)

ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و [در آخرت] روزی که گواهان به‌پا می‌خیزند، یاری می‌دهیم.

ب) با بازگشت عده‌ای از بهترین‌ها و بدترین‌ها به دنیا،

۱. الايقاظ من الهجعة، حرّ عاملی، باب دوم، ص ۲۹.

سرفرازی اسلام و خواری کفر، نمایان می‌شود؛ زیرا بازگشت به دنیا زمانی واقع می‌شود که دین خدا بر سراسر جهان حاکم شده، و زمین در اختیار پاکان قرار گرفته و کافران و ستمگران نیز خوار و ذلیل شده باشند. به یقین، مشاهده چنین روزگاری، آرزوی هر انسان مؤمنی است و او را شادمان می‌کند؛ همچنان که تبهکاران و کافران را به رنج و خشم می‌افکند.

ج) به سبب رجعت، استعدادهایی که بر اثر ستم جنایتکاران از فیض و حیانی پیامبران محروم بودند، تکامل می‌یابند، بالنده می‌شوند و قلله‌های بندگی را فتح می‌کنند و این همان هدف آفرینش است.

د) در زمان رجعت، قوه تعلیم و ارشاد عمومی پیامبر ﷺ و امام ائمه اشکار می‌شود. در حالی که در حیات دنیوی قبلی، ایشان بر اثر موانع نتوانسته بودند به‌طور شایسته آن را ابراز کنند.

ه) بر اثر رجعت، سردمداران کفر و ضلالت و آنان که مایه سیه‌روزی بخش عظیمی از جامعه بشری شدند، باز می‌گردند تا قسمتی از کیفر اعمال ننگین خویش را در دنیا ببینند؛ گرچه کیفر نهایی و عذاب دردناک آنها در قیامت است. بی‌شک این رجعت موجب خرسندی حق‌جویان می‌شود.

۷. رجعت از ضروریات مکتب تشیع است. به اعتقاد

همه علمای بزرگ و نویسندگان مشهور، حتی علمای اهل سنت، رجعت از ضروریات مذهب امامیه محسوب می‌شود. در این باره شیخ حرعاملی می‌نویسد: «هیچ مؤلف شیعی معروفی رجعت را انکار، یا تأویل نکرده است». ایشان می‌افزاید:

همان‌گونه که علمای امامیه در اثبات متعه و امامت کتاب‌هایی تصنیف کرده‌اند، در اثبات رجعت نیز کتاب‌های بسیاری نوشته‌اند. گرچه نام همه آن کتاب‌ها را به یاد ندارم، اما آنچه را حضور ذهن دارم، می‌نویسم. «شیخ طوسی» در فهرست علما و نویسندگان شیعه می‌فرماید: «ابویحیی احمد بن داود بن سعید غرازی» اهل جرجان و از بزرگان اهل حدیث عامه بوده است که به لطف خدا به شیعه گروید و کتاب‌های زیادی در استدلال علیه عامه نگاشت... از جمله آثار او کتاب رجعت است.^۱

در رجال نجاشی نیز به کتاب ابویحیی جرجانی اشاره شده است.^۲ نجاشی در شرح حال «حسن بن علی بن ابی حمزه» می‌نویسد: «کتاب‌هایی نوشته، که از آن جمله کتاب رجعت است».^۳

۱. الايقاظ من الهجعه، ص ۶۱.

۲. رجال النجاشی، ص ۳۱۵.

۳. الايقاظ من الهجعه، ص ۶۲.

نجاشی ضمن شمارش آثار «فضل بن شاذان»، از کتاب «اثبات رجعت» او نام برده است.^۱ «محمد بن علی بن حسین بن بابویه» و «محمد بن مسعود عیاشی» هم درباره رجعت کتاب نوشته‌اند.^۲

در پایان، شیخ حر عاملی گفتار «سلیم بن قیس هلالی» را شاهی بر ضروری بودن رجعت برشمرده است؛ آنجا که سلیم می‌گوید: «یقین من به رجعت، کمتر از یقینم به قیامت نیست».^۳

۱. الايقاظ من الهجعه، ص ۶۲.

۲. همان، ص ۶۳.

۳. همان، ص ۶۴.

فصل اول: رجعت از نگاه عقل

برای تبیین دیدگاه عقل درباره رجعت، لازم است سه مقدمه زیر بیان شود که نتیجه آن، پذیرش رجعت از نظر عقل است:

۱. پیامبر اسلام ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام توانایی تعلیم و راهنمایی همه افراد بشر را دارند. شاهد این ادعا، جهان شمولی و فرازمانی بودن رسالت پیامبر اسلام است؛ زیرا در صورت ضعف پیامبر، هیچ گاه چنین مسئولیت خطیر و گسترده‌ای، برعهده او گذاشته نمی‌شد. به همین علت نیز او خاتم است؛ چراکه توانایی تربیت و تعلیم تمام انسان‌ها را تا روز قیامت داراست. در نتیجه، امام هم که ادامه‌دهنده راه پیامبر است باید چنین توانایی را داشته باشد.

۲. قسر دایم نخواهد بود؛ یعنی چنانچه موجودی به حسب فطرت خود، خواهان اثری بوده و به سوی آن متمایل باشد، نمی‌توان او را برای همیشه از نمود و اظهار آن اثر بازداشت؛ مانند اینکه جسم سنگینی را که میل به

مرکز دارد، به اجبار به سمت بالا پرتاب کنیم که این عمل را حرکت «قسریه» می‌گویند.

برهان این مقدمه چنین است که خداوند در هر موجودی، قوه مخصوصی قرار داده است و طبیعتاً آن موجود میل به اظهار آن دارد. اسم این قوه در غیر حیوان و نبات «طبیعت و صورت نوعیه»، در نبات «نفس نباتیه»، در حیوان «نفس حیوانیه»، در عقل محض «قوه جوهریه تعقل و دانش» و در پیامبر و امام «قدرت تعلیم و ارشاد عمومی و تهذیب» است. به یقین، دادن چنین توانایی‌هایی به موجودات مطابق حکمت بوده، و چون در نظام هستی وجود این قوا لازم بوده، خداوند آنها را آفریده است. حال اگر این قوه، به علت حجاب دایم، همیشه نتواند بروز کند و اثر خویش را آشکار کند و به کمال لایق خود برسد، خلقتش لغو می‌شود؛ زیرا خلقت چنین قوه‌ای همراه با ایجاد علل و موجبات محرومیت آن از بروز اثرش، امری بیهوده است و هرگز کار بیهوده از حکیم صادر نمی‌شود. از این رو حکما گفته‌اند که قسر دایم بلکه قسر اکثری در نظام عالم محال است.

۳. پس از مرگ، علاقه نفس به بدن به کلی از بین نمی‌رود؛ زیرا این علاقه امری است طبیعی و ذاتی از باب ارتباط و توجهی که موجود عالی در مراتب وجود نسبت به سافل دارد و ممکن نیست با باقی بودن نفس بعد از

مرگ منقلب و زایل شود. بنابراین اگر پس از مرگ، توجه نفس ناطقه انسان به بدن طبیعی به طور کامل حاصل شود، زندگی جدید دنیوی هم امری ممکن است و به مقتضای عقل محال نخواهد بود. از این رو از مقدمه سوم نتیجه می‌گیریم که با توجه به علاقه ذاتی نفس به بدن، برگشت به زندگی دنیوی امکان دارد.

با توجه به این مقدمات، می‌توان نتیجه گرفت که رجعت پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام، یعنی رجوع ارواح و نفوس ناطقه مقدسه ایشان به بدن‌های عنصری و جسدهای دنیوی خویش، نه تنها ممکن، بلکه به ضرورت عقل امری واجب است.^۱

ارزیابی برهان عقلی

گفتنی است برای اثبات وقوع شیء سه مرحله باید طی شود:

۱. امکان ذاتی شیء

به این معنا که التزام به آن، التزام به اجتماع نقیضین، که محال است، نباشد.

۲. امکان وقوعی شیء

یعنی تحقق شیء در خارج، مستلزم تحقق محال نباشد.

۱. ر.ک: رساله رجعت و معراج، ابوالحسن رفیعی قزوینی.

۳. وقوع شیء در خارج

یعنی ممکن است شیء واجد امکان ذاتی و وقوعی باشد، اما در خارج محقق نشده باشد؛ مثل اینکه فردی در حال حاضر فرزند پسر ندارد. اما به هر حال داشتن فرزند پسر برای او امکان ذاتی و وقوعی دارد.

بنابراین اگر بخواهیم از راه برهان عقلی، امکان ذاتی و وقوعی رجعت را نتیجه بگیریم، به یقین این امری صحیح است. اما اگر بخواهیم با مقدمات مذکور اصل ضرورت وقوع رجعت را نتیجه بگیریم، باید گفت: اولاً، با قبول وجود قوه تعلیم و ارشاد در نبی ﷺ و امام علیؑ، چنانچه این قوه هیچ‌گونه بروزی نکرده باشد، صحیح است که بگوییم چنین امری، خلاف حکمت، و قسر دایم غیرممکن است. اما بر فرض بروز این قوه، هرچند به صورت غیردایمی، رجعت نکردن نیز عملی خلاف حکمت نخواهد بود؛ زیرا غرض از ایجاد این قوه، منحصر در فعلیت و بروز همگانی آن نیست. شاید یکی از آثارش اتمام حجت بر بندگان باشد؛ هرچند با بقای آثار دعوتش در سنت و قرآن؛

ثانیاً، با فرض وجود امام عصر عجل الله فرجه که مکمل نبوت است، جعل چنین قوه‌ای لغو نیست؛

ثالثاً، حتی با فرض قبول تمام مقدمات، رجعت خاصه ثابت می‌شود؛ یعنی رجعت پیامبر و ائمه، که در واقع این

بخشی از مدعا را ثابت می‌کند، نه همه مدعا را. از این رو بهترین دلیل و محکم‌ترین برهان در این زمینه، آیات قرآنی و روایات است.

فصل دوم: رجعت از نگاه قرآن

یکی از مهم‌ترین ادله رجعت، آیات متعدد قرآن است. قرآن کتابی است آسمانی که همه مسلمانان آن را قبول دارند. بنابراین از تمامی اندیشمندان و محققان منصف فرقه‌ها دعوت می‌شود که به مجموعه این آیات توجه ویژه‌ای کنند. آیات مربوط به رجعت به‌طور کلی بر دو گونه است:

۱. آیات مربوط به رجعت در امت‌های پیشین

آیه اول: (بقره: ۲۴۳)

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾

آیا ندیدی گروهی [از بنی اسرائیل] را که از ترس مرگ، از خانه‌های خود فرار کردند و آنان هزاران نفر بودند [که به بهانه فرار از طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری کردند] و خداوند فرمان مرگ آنها را

صادر کرد [و به همان بیماری مردند]. سپس آنها را زنده کرد؛ زیرا خداوند نسبت به مردم، دارای احسان و بخشش است. ولی بیشتر مردم شکر او را [به جا نمی آورند].

«مرحوم طبرسی» در تفسیر این آیه، دیدگاه‌های متعددی را نقل می‌کند:

- آنان عده‌ای از بنی اسرائیل بودند که از مرض طاعون فرار کردند؛

- آنان گروهی از بنی اسرائیل بودند که از جهاد فرار کردند؛

- آنان از قوم حزقیل پیامبر بودند.

حزقیل سومین خلیفه بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی است؛ زیرا پس از حضرت موسی، امور بنی اسرائیل به دست «یوشع بن نون» و سپس به دست «کالب بن یوقنا» و پس از او به دست حزقیل اداره می‌شد. اهل تفسیر متفق‌اند که مراد از «الوف» در آیه، عدد بسیار است.

ظاهر آیه هم نشان می‌دهد که فرارکنندگان بیشتر از ده هزار نفر بوده‌اند؛ چون وزن فعول (الوف) دلالت بر کثرتی می‌کند که بیشتر از ده باشد و برای کمتر از ده، «آلاف» به کار برده می‌شود. خداوند این قومی را که از طاعون یا جهاد فرار کرده بودند، جانشان را گرفت و طبق روایات با

دعای حزقیل، آنها را زنده کرد.^۱

«علامه طباطبایی» در «المیزان»، در تفسیر آیه مذکور، روایتی از «احتجاج» بدین مضمون نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

خداوند قومی را که برای فرار از طاعون از دیار خود خارج شده بودند، زنده کرد. عده آنها بسیار بود. پس خداوند آنها را برای مدتی طولانی هلاک کرد؛ به طوری که استخوان‌های آنان پوسید، بدن‌هایشان متلاشی شد و خاک شدند. [در این زمان] خداوند حزقیل را به رسالت مبعوث کرد و برای اینکه آفرینش خویش را به این پیامبر نشان دهد، با دعای حزقیل بدن‌های آنها را جمع کرد و ارواح آنها را به بدن‌هایشان برگرداند و تمام آنان با همان قیافه قبلی زنده شدند و تا مدت زیادی زنده ماندند.^۲

«کلینی» و «عیاشی» نیز همین معنا را روایت کرده‌اند. بنابراین زنده شدن این گروه بعد از مرگ و رجوعشان به دنیا، بهترین گواه بر امکان رجعت در آخرالزمان است.

۱. مجمع‌البیان، ج ۱ و ۲، صص ۳۴۶ و ۳۴۷ (با تلخیص)؛ تفسیر ابن‌کثیر، ج ۱، صص ۳۰۵ و ۳۰۶؛ جامع‌البیان، ج ۲، صص ۷۹۳ و ۷۹۴؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۱۰.

۲. المیزان، طباطبایی، ج ۲، ص ۲۸۲ (با تلخیص).

نقل خلاصه نظریه صاحب تفسیر المنار

وی می گوید آیه در مقام بیان حکایتی واقعی نیست. بلکه تمثیلی است از قیام و دفاع مردم. در واقع، خداوند در این آیه حال امتی عقب مانده و زیر سلطه بیگانگان را مثال می زند؛ امتی که با قیام و دفاع از حقوق حیاتی خود، استقلال خویش را تأمین می کند و حیاتی نوبه دست می آورد.

صاحب تفسیر المنار می گوید اگر این آیه در مقام نقل داستان قومی از بنی اسرائیل یا غیر بنی اسرائیل بود، همچنان که هر دو احتمال در روایات آمده است، جا داشت نام پیامبر معاصر آن قوم را ببرد و برای مثال بگوید که این قوم از بنی اسرائیل بودند؛ همان گونه که روش قرآن در سایر داستان هایش همین است.

افزون بر این، اگر به گفته روایات، چنین قومی در بنی اسرائیل وجود داشت و معاصر حزقیل پیغمبر علیه السلام بود، باید تورات، داستان های حزقیل علیه السلام را نقل می کرد. پس معلوم می شود این گونه روایات، از اسرائیلیاتی است که به دست پلید یهود، جعل و به منظور بی اعتبار کردن احادیث صحیح، داخل در روایات شده است.

همچنین می دانیم که انسان در دنیا یک بار زنده می شود و یک بار می میرد؛ همچنان که آیه: ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا

الْمَوْتِ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى^۱ بر این معنا دلالت دارد. پس آیه شریفه در مقام مثل زدن است و مراد از آن، مجسم نمودن وضع قومی است که دشمنی نیرومند بر آنان حمله ور شده و ذلیلشان کرده است و هر کاری دلش می خواهد، می کند. این مردم ذلیل نیز با اینکه هزاران نفر بودند از استقلال خود دفاع نکردند و با اینکه می توانستند هرکاری انجام دهند، به علت ترس از مرگ، از سرزمین خود فراری شدند.

خدای سبحان به ایشان می فرماید که به مرگ ذلت و جهل بمیرید؛ زیرا ذلت و جهل نوعی مرگ است؛ همچنان که علم، غیرت و نپذیرفتن ظلم، نوعی حیات به شمار می آید. خداوند در قرآن می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ (انفال: ۲۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید، هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که شما را حیات می بخشد.

و نیز می فرماید:

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾ (انعام: ۱۲۲)

آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده اش کردیم و

۱. «مرگ را نمی چشند مگر همان مرگ اول را». (دخان: ۵۶)

نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه
برود، همانند کسی است که در تاریکی‌هاست و از آن
خارج نمی‌شود.

در نتیجه، این هزاران نفر به ذلت زیر چکمه‌های
دشمن می‌میرند و همچنان مرده می‌مانند تا آنکه خدای
سبحان روحیه قیام و دفاع را به آنان القا می‌کند و همین
مردگان، قیام می‌کنند و حقوق از دست رفته خود را
می‌طلبند و در آخر استقلال می‌یابند. در واقع، اینها که خدا
زنده‌شان کرده است، هرچند می‌توانند غیرآنهايي باشند که
خدا آنها را دچار مرگ ذلت‌بار کرده بود، ولی همگی یک
امت به حساب می‌آیند؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت آنان
در دوره‌ای مرده بودند و در دوره‌ای دیگر زنده شدند. در
قرآن کریم نیز خداوند برخی اقوام را واحد خوانده است،
با اینکه اشخاص آن مختلف‌اند؛ مانند آیه: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَاكُمْ
مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ﴾^۱ که اولین و آخرین بنی‌اسرائیل را یک قوم
دانسته است و به آخرین ایشان می‌فرماید: «ما شما را از
فرعون نجات دادیم، با اینکه اولین ایشان را نجات داده
بود». همچنین مانند آیه: ﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ﴾^۲
پرواضح است که اگر نظریه ما درباره این آیه درست

۱. «[به خاطر بیاورید] زمانی را که از [چنگال] فرعونیان نجاتتان
بخشیدیم». (اعراف: ۱۴۱)

۲. «سپس شما را پس از مرگتان، حیات بخشیدیم». (بقره: ۵۶)

نباشد، ارتباط آیه که در مقام مثل زدن است، با آیات بعدش که درباره قتال است، برقرار نمی‌شود.

پاسخ علامه طباطبایی رحمته الله علیه به این نظریه

این گفتار زمانی پذیرفته است که اولاً یا به‌طور کلی معجزات و خوارق عادات را منکر شویم، یا بعضی از روش‌های آن، مانند مرده زنده‌کردن را نپذیریم که ما در بحث معجزه آن را اثبات کردیم. افزون بر اینکه خود قرآن ظهور در این دارد که مرده زنده‌کردن و امثال آن را ثابت کرده است. حتی به فرض اینکه ما نتوانیم معجزه را از راه عقل ثابت کنیم، هیچ مسلمانی نمی‌تواند ظهور قرآن را در اثبات آن انکار کند.

ثانیاً صاحب این نظریه می‌خواهد ادعای خود را که قرآن دلالت دارد بیش از یک زندگی در دنیا ممکن نیست، ثابت کند؛ همچنان که در مقام اثبات هم به آیه ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾ (دخان: ۵۶) و... استدلال کرده است.

ولی او هرگز نمی‌تواند چنین ادعایی را ثابت کند. بلکه تمامی آیاتی که دلالت بر احیای مردگان دارد، مانند آیات مربوط به داستان ابراهیم، موسی، عیسی و عزیر، دلالتش به گونه‌ای است که انکارپذیر نیست. افزون بر اینکه اگر در وسط حیات دنیایی، مرگی اتفاق بیفتد، دو حیات

محسوب نمی‌شود؛ همچنان‌که این معنا به طور آشکار از داستان عزیر که پس از زنده شدن مدت‌ها از مرگ خود بی‌خبر بود، استفاده می‌شود؛ چون عزیر معتقد بود که یک بار به دنیا می‌آید و یک بار هم می‌میرد.

اما آن دو آیه‌ای که به آنها استدلال کرده بود، هیچ دلالتی بر مدعایش ندارد و تنها بر نوعی از حیات دلالت می‌کند. می‌خواهد بفرماید زندگی اهل بهشت یک نوع زندگی‌ای است که مرگ در پی ندارد و با زندگی دنیایی فرق دارد.

ثالثاً اینکه گفت: «اگر این آیه مربوط به سرگذشت قوم معینی بود، باید نام آن قوم را می‌برد و پیامبر آن قوم را معین می‌کرد»، درست نیست؛ برای اینکه وجوه بلاغت همه‌جا یک جور نیست. بلکه گاهی بلاغت اقتضا می‌کند که کلام طولانی شود و جزئیات واقعۀ ذکر شود، و جایی دیگر اقتضای کوتاه‌گویی و حذف جزئیات را دارد. نظائر این آیه، در قرآن هست؛ مانند آیات:

﴿قَتَلَ أَصْحَابُ الْأَخْذُودِ * النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ * إِذْ هُمْ
عَلَيْهَا قُعُودٌ * وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ﴾

(بروج: ۴-۷)

مرگ بر [شکنجه‌گران و] صاحبان حفره‌های [آتش] آتشی عظیم و شعله‌ور! هنگامی که کنار آن نشسته بودند و آنچه را با مؤمنان انجام می‌دادند، تماشا می‌کردند.

﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾

(اعراف: ۱۸۱)

و از آنان که ما آفریدیم، گروهی به سوی حق، هدایت می‌کنند و با آن اجرای عدالت می‌نمایند.

ملاحظه می‌کنید خداوند نام این دو قوم را نبرده است. مترجم: [و مانند تمامی آیاتی که به اتفاق شیعه و سنی در فضائل امیرمؤمنان و جایگاه آن جناب از قبیل لیلۃ‌المبیت، غدیرخیم، خیبر، نذر، صدقه انگشتر، تطهیر و امثال آن نازل شده، که در هیچ‌یک از آنها نام آن جناب نیامده است].

رابعاً اینکه گفت: اگر آیه را حمل بر تمثیل نکنیم ارتباطش با آیات بعد، از نظر معنا درست نمی‌شود، صحیح نیست؛ برای اینکه همه می‌دانیم آیات قرآن به تدریج نازل شده است و دیگر احتیاج نداریم که با زحمت بین آنها ارتباط برقرار کنیم. بلکه بعضی از آیات قرآن هست که به یکدیگر مربوط، و ارتباطشان روشن است که شأن کلام بلیغ هم همین است.

پس حق مطلب این شد که ظاهر آیه مورد بحث می‌رساند که در مقام بیان یک سرگذشت است. ای کاش از این مفسر می‌پرسیدیم این چه بلاغتی است که گوینده‌ای، کلامی بگوید که ظهور در قصه و واقعه‌ای دارد ولی منظورش، معنای ظاهری آن نباشد. بلکه یک معنای

خیالی و خالی از حقیقت باشد که برای تمثیل در قالب یک قصه ریخته شده است.

افزون بر اینکه شیوه قرآن کریم همواره بر این است که مثال را طوری بیان می‌کند که از غیرمثال مشخص باشد؛ همچنان که می‌فرماید: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا﴾ (جمعه: ۵)، ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي﴾ (بقره: ۱۷)، ﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (یونس: ۲۴) و... که در همه آنها کلمه مثل را می‌آورد تا از قصه مشخص باشد.

آیه دوم: (بقره: ۵۵ و ۵۶)

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً
فَأَخَذْتَكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ
بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾

و [نیز به خاطر بیاورید] هنگامی را که گفتید: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه خدا را آشکارا [با چشم خود] ببینیم». پس صاعقه شما را گرفت؛ درحالی که تماشا می‌کردید. سپس شما را پس از مرگتان حیات بخشیدیم شاید شکرگزاری کنید.

با توجه به آیه ﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾ (اعراف: ۱۵۵) حضرت موسی علیه السلام یک گروه هفتاد نفری را انتخاب کرد و همراه خویش به میقات (وعده‌گاهشان در کوه طور) برد. آنها به حضرت موسی

گفتند که اگر می‌خواهد به گفتار او ایمان آورند، باید خدا را به آنها نشان دهد تا خدا را آشکارا و با چشم ظاهر ببینند. اما چنین درخواستی غیرمعقول بود؛ زیرا محال است که خداوند با چشم ظاهر مشاهده شود. به دنبال این درخواست ناروا، صاعقه خیره‌کننده‌ای بر کوه خورد که همه از مشاهده آن به زمین افتادند. اما نعمت خدا شامل حال آنها شد و دوباره زنده شدند؛ همان‌طور که در آیه ۵۶ سوره بقره بدان اشاره می‌کند: «سپس شما را پس از مرگتان، حیات بخشیدیم، شاید شکرگزاری کنید».^۱

این آیه نیز آشکارا بر حیات مجدد هفتاد نفر از بنی اسرائیل و رجعت آنها به دنیا دلالت دارد. مرحوم طبرسی می‌نویسد:

واستدل قوم من أصحابنا بهذه الآية على جواز الرجعة.^۲
گروهی از اصحاب ما برای جواز رجعت به این آیه استدلال کرده‌اند.

آیه سوم: (بقره: ۲۵۹)

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُمْ

۱. تفسیر نمونه، ناصر مکار شیرازی، ج ۱، صص ۱۷۴ و ۱۷۵؛ جامع‌البیان، ج ۱، صص ۴۱۷ و ۴۱۸؛ تفسیر ابن‌کنیر، ج ۱، ص ۹۷؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۷۰.

۲. مجمع‌البیان، ج ۱ و ۲، ص ۱۱۵.

مِائَةٌ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ
إِلَى جِمَارِكَ وَ لِتَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ
كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ
أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۰﴾

یا همانند کسی که از کنار یک آبادی [ویران شده] عبور کرد؛ در حالی که دیوارهای آن به روی سقف‌هایش فرو ریخته بود [و اهل آن همگی مرده بودند، او با خود] گفت: «چگونه خدا اینها را پس از مرگ، زنده می‌کند؟». [در این هنگام] خدا او را یکصد سال میراند. سپس زنده کرد و به او گفت: «چقدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز یا بخشی از یک روز». فرمود: «بلکه یکصد سال درنگ کردی! نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود که هیچ‌گونه تغییری نیافته است [پس بدان خدا بر همه چیز قادر است]. ولی به درازگوش خود نگاه کن [که چگونه از هم متلاشی شده. آنچه می‌بینی هم برای اطمینان خاطر توست و هم برای اینکه تو را نشانه‌ای برای مردم [در مورد معاد] قرار دهیم. [اکنون] به استخوان‌های [مرکب سواری خود] نگاه کن که چگونه آنها را برپا ساخته، به هم پیوند می‌دهیم. سپس گوشت بر آنها می‌پوشانیم». هنگامی که [این حقایق] بر او آشکار شد، گفت: «می‌دانم خدا بر هر چیزی تواناست».

این آیه به سرگذشت کسی اشاره می‌کند که در اثنای

سفر خود، در حالی که بر چارپایی سوار بود و توشه‌ای همراه داشت، از کنار یک آبادی ویران شده گذشت. آن آبادی به شکل وحشتناکی در هم ریخته و ویران شده بود و اجساد و استخوان‌های پوسیده ساکنان آن نیز به چشم می‌خورد. هنگامی که وی این منظره وحشتناک را دید، گفت: «چگونه خداوند این مردگان را زنده می‌کند؟» البته این سخن، از روی انکار و تردید نبود، بلکه از تعجب بود؛ زیرا قراین موجود در آیه نشان می‌دهد که او یکی از پیامبران بود و در ذیل آیه هم می‌خوانیم که خداوند با او سخن گفت. مشهور این است که وی «عزیر» بود. در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز این موضوع تأیید شده است.

در این هنگام خداوند جان او را گرفت و یکصد سال بعد او را زنده کرد و از وی پرسید چقدر در این بیابان بوده‌ای؟ او که خیال می‌کرد اندک زمانی در آنجا بوده است، فوری پاسخ داد که یک روز یا کمتر از آن. به او خطاب شد که یکصد سال در اینجا بوده‌ای. اکنون به غذا و آشامیدنی خود نظری کن و بین چگونه در طول این مدت، به فرمان خدا، هیچ تغییری نکرده است. ولی برای اینکه بدانی یکصد سال از مرگ تو گذشته است، نگاهی به مرکب سواری خود کن که برخلاف غذا و نوشیدنی‌ات، متلاشی، و طبق قوانین طبیعی، اجزایش پراکنده شده است. سپس بنگر که چگونه اجزای پراکنده

آن را جمع کرده و زنده می‌کنیم. او هنگامی که این منظره را دید، گفت می‌دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست؛ یعنی هم‌اکنون آرامش خاطر یافته‌ام و مسئله رستاخیز مردگان در نظر من شکل حسی به خود گرفت.^۱

نتیجه‌گیری

از این سه آیه و آیات دیگری از این قبیل، استفاده می‌شود که رجعت امری ممکن است؛ زیرا در امت‌های گذشته بارها اتفاق افتاده است. چگونه ممکن است کسی قرآن را کتابی آسمانی بداند و با این همه آیات روشن، امکان رجعت را انکار کند. در واقع، رجعت چیزی جز بازگشت به حیات، پس از مرگ نیست. رجعت نمونه کوچکی از رستاخیز در این جهان کوچک است. کسی که رستاخیز را در آن مقیاس وسیعش می‌پذیرد، چگونه می‌تواند مسئله رجعت را باطل بداند یا آن را مسخره کند یا همچون «احمدامین مصری» در کتاب «فجرالاسلام» بگوید:

اليهودية ظهرت بالتشيع بالقول بالرجعة.

آیین یهود در مذهب شیعه، به دلیل اعتقاد به رجعت ظهور کرده است.

به راستی! چه فرقی میان این گفتار احمدامین و تعجب

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۱۸، با اندکی تغییر

و انکار اعراب جاهلیت مقابل معاد جسمانی است.^۱
 در ضمن، روایات بسیاری دلالت دارد بر اینکه هرچه
 در امت‌های پیشین اتفاق افتاده است، در امت اسلام هم
 واقع می‌شود. «شیخ حر عاملی» در این باره ۲۶ روایت نقل
 می‌کند و در پایان می‌نویسد که در این زمینه احادیث از
 شیعه و سنی بسیار، و در حد تواتر است.^۲

در این نوشتار سه نمونه از این روایات را ذکر می‌کنیم:

۱. پیامبر ﷺ فرمود:

يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلُّ مَا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوَ النَّعْلِ
 بِالنَّعْلِ وَالْقَدَّةِ بِالْقَدَّةِ.^۳

هر اتفاقی که در بنی اسرائیل رخ داده، بدون ذره‌ای کم
 و زیاد در این امت هم رخ می‌دهد.

همین مضمون را می‌توان در منابع متعددی از

اهل سنت مشاهده کرد.^۴

۲. شیخ صدوق نیز در کتاب «کمال الدین» به سند

صحیح از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود:

كُلَّمَا كَانَ فِي الْأُمَّةِ السَّالِفَةِ يَكُونُ مِثْلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ حَذْوً

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۵۸.

۲. الايقاظ من الهجعه، ترجمه احمد جنتی، صص ۹۸ - ۱۱۱.

۳. همان، ص ۹۹، با تغییر مختصر، به نقل از: من لایحضره الفقیه، شیخ
 صدوق، باب فرض الصلاة.

۴. ر.ک: سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۳۵؛ کنز العمال، ج ۱، صص ۱۸۳ و ۲۱۱؛
 المعجم الكبير، ج ۱۷، ص ۱۳ و....

النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقَذَّةِ بِالْقَذَّةِ.^۱

آنچه در امت‌های سابق اتفاق افتاده، بدون کم و زیاد، در این امت هم واقع می‌شود.

۳. مرحوم صدوق از «تمیم بن عبدالله بن تمیم القرشی» از پدرش (عبدالله بن تمیم) از «احمد بن علی الانصاری» از «حسن بن جهم» از حضرت رضا علیه السلام، در حدیثی طولانی، نقل می‌کند که مأمون از آن جناب پرسید: «ای ابوالحسن! درباره رجعت چه نظری داری؟» حضرت فرمود:

إِنَّهَا لِحَقٌّ قَدْ كَانَتْ فِي الْأُمَمِ السَّالِفَةِ وَنَطَقَ بِهَا الْقُرْآنُ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلُّ مَا كَانَ فِي الْأُمَمِ السَّالِفَةِ حَذْوًا النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقَذَّةَ بِالْقَذَّةِ...^۲

حق است، به شهادت قرآن در امت‌های سابق بوده است و در این امت هم خواهد بود؛ زیرا پیغمبر فرمود: هر چه در سایر امت‌ها بوده است، بدون ذره‌ای کم و زیاد در این امت هم رخ می‌دهد...

با ضمیمه کردن این قبیل روایات به آیاتی که بر وقوع رجعت در امت‌های گذشته دلالت داشت، نتیجه می‌گیریم که وقوع رجعت در امت اسلامی هم، امری مسلم و انکارناپذیر است.

۱. الايقاظ من الهجعه، ص ۹۹.

۲. عيون اخبار الرضا، باب ۴۶، ص ۲۰۱.

۲. آیات مربوط به رجعت در آخرالزمان

آیه اول: (غافر: ۱۱)

﴿قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا

بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ﴾ (غافر: ۱۱)

آنها (کافران) می گویند: «پروردگارا! ما را دوبار میرانندی

و دوبار زنده کردی. اکنون به گناهان خود معترفیم. آیا

راهی برای خارج شدن [از دوزخ] وجود دارد؟»

آیه کریمه از دو احیا (زنده کردن) و دو اماته (میراندن)

سخن می گوید. درباره مراد از دو بار زنده کردن و دو بار

میراندن، چهار وجه درخور ذکر است:

یک - منظور از دو بار میراندن، مرگ در پایان عمر و

مرگ در پایان برزخ است و مراد از دو مرتبه احیا، احیای

برزخی و احیای در قیامت است. علامه طباطبایی در ذیل

این آیه می نویسد:

والمراد بقولهم ﴿أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾، كما قيل،

الإماتة عن الحياة الدنيا و الإحياء للبرزخ ثم الإماتة عن

البرزخ و الإحياء للحساب يوم القيامة فالآية تشير إلى

الإماتة بعد الحياة الدنيا و الإماتة بعد الحياة البرزخية و

إلى الإحياء في البرزخ و الإحياء ليوم القيامة ولولا الحياة

البرزخية لم تتحقق الإماتة الثانية، لأنّ كلاً من الإماتة

و الإحياء يتوقف على سبق خلافه.^۱

منظور از قول کفار که می‌گویند: «خدایا، ما را دو بار
 میراندی و دو بار زنده کردی» آن‌طور که گفته شده،
 میراندن از حیات دنیوی و زنده کردن در برزخ، سپس
 میراندن از حیات برزخی و زنده کردن در قیامت برای
 حساب است. پس آیه اشاره دارد به میراندن بعد از
 حیات دنیوی و میراندن پس از حیات برزخی و به احیا
 در برزخ و احیا در قیامت. چنانچه حیات برزخی نباشد،
 دیگر میراندن دوم (اماته برزخی) هم محقق نخواهد
 شد؛ زیرا صدق هر یک از اماته و احیا متوقف است بر
 تقدم مخالف خویش؛ یعنی تا حیات قبلی نباشد،
 میراندن معنا ندارد و همین‌گونه است احیا.

علامه طباطبایی همین وجه را در تفسیر آیه تقویت
 می‌کند. در تفسیر نمونه نیز بعد از ذکر سه وجه، همین
 وجه مناسب‌تر دانسته شده است.^۱

در نقد و بررسی این وجه می‌توان گفت:

اولاً، این وجه متوقف است بر حیات برزخی؛ به این
 معنا که بعد از مردن انسان و جدایی روح از بدن، دوباره
 انسان در برزخ زنده شود تا آنکه اماته دوم بعد از آن معنا
 پیدا کند؛ همان‌طور که در کلام مرحوم علامه طباطبایی
 آمده است: «ولولا الحياة البرزخية لم تتحقق الإمامة الثانية». اما
 مسلم است بعد از مرگ انسان، روح در عالم برزخ باقی

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۰، صص ۴۳ - ۴۵.

است و با قطع تعلق روح از بدن، دامنه اطلاعاتش گسترده‌تر می‌شود و بسیاری از چیزهایی را که در این عالم نمی‌دیده است، اکنون می‌بیند. اما در مورد اینکه روح دوباره در عالم برزخ به جسم برگردد و زنده شود، برهان محکمی نداریم. مراد از حیات برزخی نیز همان بقای روح بعد از مرگ و گسترده شدن شناخت او بعد از رفع حجاب بدن است که بر چنین حیاتی، احیا صدق نمی‌کند. ثانیاً، اگر مراد از حیات برزخیه در کلام علامه طباطبایی، همان بقای روح در عالم برزخ باشد، می‌گوییم: آنچه از ظاهر لفظ «اماته» و «احیا» با توجه به غالب موارد استعمال آن دو استفاده می‌شود این است که اماته به معنای جدا کردن روح از بدن، و احیا به معنای دمیدن روح در جسم است. اما نسبت دادن اماته و احیا به خود روح با قطع نظر از بدن، خلاف ظاهر است و نیاز به قرینه دارد؛ مانند قول خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ

لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ (انفال: ۲۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد.

خطاب آیه به مؤمنانی است که زنده‌اند و دعوت به برنامه حیاتبخش در آیه، قرینه است بر اینکه مراد از احیا

در آیه، دمیدن روح در بدن نیست. در نتیجه تفسیر دو احیا و دو اماته طبق وجه اول، خلاف ظاهر به نظر می‌رسد و در آیه مورد بحث، قرینه برخلاف ظاهر نداریم. دو - منظور از دو حیات، زنده شدن در قبر برای پاره‌ای از سؤالات و زنده شدن در قیامت است و منظور از دو مرگ، مرگ در پایان عمر و مرگ در قبر است. از این رو جمعی از مفسران، این آیه را دلیل بر حیات موقت در قبر دانسته‌اند.^۱ بنابراین وجه، انسان پس از مدتی زنده شدن در قبر، دوباره می‌میرد؛ به خلاف وجه اول که تا پایان برزخ زنده است سپس می‌میرد.

اشکال این وجه آن است که ما برهان محکمی بر دمیده شدن روح در بدن در عالم برزخ قبل از قیامت نداریم و همچنین این گونه زنده شدن در عالم برزخ از ضروریات هم نیست.

سه - منظور از مرگ نخستین، مرگ قبل از حیات انسان در دنیا است؛ چرا که پیش از حیات دنیوی خاک بود. بنابراین زندگی اول نیز زندگی دنیوی است و مرگ دوم در پایان این دنیا است و حیات دوم در رستاخیز.^۲

نقد واضح بر این وجه این است که به حالت ابتدایی انسان قبل از حیات دنیوی، اماته (میراندن) اطلاق

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۴.

۲. همان، با اندکی تغییر.

نمی‌شود؛ اگرچه موت بر آن اطلاق می‌گردد. در این آیه لفظ اماته آمده است و عنوان «اماته» در جایی صادق است که مسبوق به حیات باشد.

چهار - منظور از اماته و احیا، با توجه به اکثر موارد استعمال آن دو به‌ویژه لفظ احیا، دو بار میراندن و دو بار زنده کردن همین جسم است. این وجه با ظاهر این دو لفظ سازگار است. با توجه به اینکه هیچ‌یک از اشکالات سابق بر این وجه وارد نیست و از طرفی بهترین دلیل رجعت می‌باشد، بنابراین منظور از میراندن اول، همان پایان عمر دنیوی انسان به هنگام مرگ اوست. در نتیجه احیای اول، هنگام رجعت است که خداوند عده‌ای را زنده می‌کند و به دنیا برمی‌گرداند. میراندن دوم نیز در همین دنیا پس از رجعت است و زنده کردن دوم، در قیامت و به هنگام زنده شدن همه انسان‌هاست.

«شیخ حر عاملی»^۱ و «علامه مجلسی»^۲ همین وجه را پذیرفته‌اند. «علی بن ابراهیم» نیز در «تفسیر قمی» به استناد روایتی از امام صادق علیه السلام، این آیه را درباره رجعت دانسته است.^۳

در تفسیر برهان هم این‌گونه آمده است:

۱. الايقاظ من الهجعه، ص ۵۶.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۳۷.

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۲۷.

رجعة المعاصر: عن الحسن بن محبوب عن محمد بن سلام
 عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى ﴿قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ
 أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ
 سَبِيلٍ﴾، قال: هو خاص لأقوام في الرجعة بعد الموت
 فتجرى في القيامة: ﴿فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۱

محدث بحرانی با سند فوق از امام باقر عليه السلام درباره این
 آیه نقل می کند که مخصوص اقوامی است که بعد از مرگ
 برمی گردند و آیه مربوط به قیامت، این است: ﴿فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ
 الظَّالِمِينَ﴾

آیه دوم: (نمل: ۸۳)

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ
 يُوزَعُونَ﴾

[به خاطر آور] روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از
 کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند، محشور
 می کنیم و آنها را نگه می داریم [تا به یکدیگر ملحق
 شوند].

از این آیه به طور روشن استفاده می شود که این حشر
 برای عده ای خاص است؛ زیرا می فرماید: «از هر امتی،
 گروهی را زنده می کنیم». بنابراین منظور آیه، زنده شدن

۱. (مؤمنون: ۴۱).

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، ج ۷، صص ۱۴ و ۱۵.

انسان‌ها در قیامت نیست؛ چون حشر در قیامت، همگانی است؛ همان‌گونه که آیه دیگری به این حشر فراگیر دلالت دارد:

﴿وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ
فَلَمْ يُغَادِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ (کهف: ۴۷)

و روزی را [به خاطر بیاور] که کوه‌ها را به حرکت در آوریم و زمین را آشکار [و هموار] می‌بینی و همه مردم را محشور می‌کنیم و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۸۳ سوره نمل می‌نویسد:
و ظاهر الآية أن هذا الحشر في غير يوم القيامة لأنه حشر
للبعض من كل أمة لا لجميعهم وقد قال الله تعالى في
صفة الحشر يوم القيامة: ﴿وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ يُغَادِرْ مِنْهُمْ
أَحَدًا﴾!

ظاهر این است که این حشر مربوط به حشر در قیامت نیست؛ زیرا این حشر بعض از هر امت است، نه جمیع امت‌ها و درباره حشر همگانی قیامت خداوند فرموده است: «همه را محشور می‌کنیم و کسی را به جای نمی‌گذاریم».

مرحوم طبرسی هم می‌نویسد که معتقدان به رجعت به این آیه استدلال کرده‌اند و آن‌گاه کیفیت استدلال را نیز

بیان می کند.^۱

همچنین در تفسیر القمی روایتی ذکر شده، که این آیه را دلیل بر رجعت دانسته است:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما يقول الناس في هذه الآية ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾، قلتُ: يقولون إنه في القيامة. قال: ليس كما يقولون. إنها في الرجعة، أيحشر الله في القيامة من كل أمة فوجاً ويدع الباقيين إنما آية القيامة قوله ﴿وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾.^۲

امام صادق عليه السلام فرمود: مردم درباره این آیه ﴿يَوْمَ نَحْشُرُ...﴾ «روزی که از هر امتی، گروهی را برمی انگیزیم» چه می گویند؟ پاسخ دادم می گویند این آیه درباره قیامت است. حضرت فرمود: «آن گونه نیست که مردم می گویند. این آیه درباره رجعت است. مگر خداوند در قیامت از هر امتی، عده ای را محشور می کند و بقیه را می گذارد و زنده نمی کند. همانا که آیه مربوط به قیامت، آیه ﴿وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ است. با توجه به دلالت آشکار آیه و به ویژه روایت تفسیر قمی و قول کسانی که آیه را مربوط به قیامت دانسته اند، روشن می شود که یکی از محکم ترین ادله رجعت، همین آیه است.

۱. مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۲۳۴.

۲. به نقل از: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۴؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۰۹؛ تفسیر برهان، ج ۶، ص ۳۶.

آیه سوم: (غافر: ۵۱)

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ
يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾

ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند،
در زندگی دنیا و [در آخرت] روزی که گواهان به پا
می‌خیزند، یاری می‌دهیم.

در سوره صافات هم آمده است:

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ
الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾ (صافات:
۱۷۱-۱۷۳)

وعده قطعی ما درباره بندگان فرستاده شده ما از پیش
مسلم شده که آنان یاری‌شدگانند و لشکر ما پیروزند.

وقتی که آیه سوره غافر را کنار این آیه از سوره
صافات ملاحظه می‌کنیم، می‌بینیم که در هر دو آیه،
خداوند وعده مؤکدی بر یاری و پیروزی پیامبران خویش
داده است. البته در سوره غافر، یاری مؤمنان را هم اضافه
کرده است.

چند نکته

۱. از آیات ﴿لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ و ﴿إِنَّهُمْ لَهُمُ
الْمَنْصُورُونَ﴾ استفاده می‌شود که نصرت الهی، همه رسولان
و مؤمنان را فرا می‌گیرد. بنابراین اگر حتی در یک مورد

هم این وعده صورت نگیرد، با شمول آیه سازگار نخواهد بود. علامه طباطبایی در این باره می گوید:

والآية وعد نوعي لا وعد شخصي لكل واحد شخصي منهم في كل واقعة شخصية.^۱

آیه کریمه، وعده نوعی است به نوع انبیا؛ نه آنکه به فرد فرد انبیا در هر واقعه‌ای که پیش می آید، وعده نصرت داده باشد.

بنابراین همان طور که علامه طباطبایی گفته است: مراد آیه، نوع وقایع است نه فرد فرد وقایع؛ زیرا این گونه نیست که در هر واقعه‌ای، مثل سنگ زدن به پیامبر ﷺ و ریختن خاکستر بر سر ایشان، آن حضرت بر کفار غلبه ظاهری یافته باشد.

البته درباره افراد انبیا، ما کلام علامه ﷺ را در این قسمت نمی پذیریم؛ زیرا با توجه به روایات در تفسیر آیه، لزومی ندارد که حمل بر نوع انبیا شود و از ظهور عنوان «رسلنا» در عموم و شمول همه انبیا دست برداریم.

۲. منظور از وعده نصرت الهی که در دو کلمه

﴿لَتَنْصُرُنَّ﴾ و ﴿الْمَنْصُورُونَ﴾ جلوه گر شده است، چیست؟

طبرسی در تفسیر آیه ﴿إِنَّا لَتَنْصُرُنَّ...﴾ می نویسد:

أي نصرهم بوجوه النصر فإن النصر قد يكون بالحجة و يكون أيضاً بالغلبة في المحاربة و ذلك بحسب ما تقتضيه

الحکمه و يعلمه سبحانه من المصلحة و يكون أيضاً بالألطف و التأييد و تقوية القلب و يكون باهلاك العدو.^۱

ما آنان را با انواع راهها کمک می کنیم (به صورت های مختلف آنها را یاری می کنیم): گاهی به وسیله برهان آنها را یاری می کنیم [در مقام استدلال که منطبق و برهان پیامبران بر منطق خصم غالب می شود] و زمانی نیز نصرت الهی در میدان جنگ به واسطه غلبه [بر دشمن] است که همه این نصرت ها به مقتضای حکمت و مصلحتی است که خداوند سبحان به آن عالم است و گاهی نیز نصرت الهی به وسیله الطاف و تأیید و نیرو بخشیدن به قلب انجام می شود و گاهی هم با نابود کردن دشمن صورت می گیرد.

بنابراین اگرچه نصرت، صورت های مختلفی دارد، اما لفظ «نصر» وقتی که در قالب دو کلمه ﴿لَتَنْصُرُنَّ﴾ و ﴿الْمَنْصُورُونَ﴾ به صورت وعده الهی جلوه کند، در غلبه بر دشمن در میدان نبرد یا هلاکت دشمن به وسیله عذاب الهی و پیروزی (منصور) ظهور دارد؛ مانند آیات زیر که خداوند می فرماید:

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّذَبِّرِينَ﴾ (توبه: ۲۵)

خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرد [و بر دشمن پیروز شدید] و در روز حنین [نیز یاری کرد] در آن هنگام که فزونی جمعیتان شما را مغرور ساخت. ولی [این فزونی جمعیت] مشکلی را از شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد. سپس پشت [به دشمن] کرده، فرار کردید.

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرُ﴾ (قمر: ۱۰)

او (حضرت نوح) به پیشگاه پروردگار عرضه داشت: من مغلوب [این قوم] شده‌ام. پس [مرا] یاری کن.

پس از این آیه، آیات بعد جریان طوفان و غرق شدن ستمگران قوم نوح را بیان می‌کند. خلاصه آنکه ظهور ابتدایی «نصر» در این دو معناست و حمل کردن وعده نصرت بر نصرت در مقام اقامه حجت و برهان، از فهم و ظهور عرفی به دور است؛ مگر آنکه قرینه‌ای وجود داشته باشد. از این رو وقتی عنوان «امام منصور» بر حضرت مهدی عجل الله فرجه اطلاق می‌شود، در غلبه بر دشمنان و نابودی آنها ظهور دارد.

نتیجه‌گیری

با توجه به نکات مذکور، خداوند در این آیات، نصرت را به صورت غلبه بر دشمنان در جنگ یا هلاکت دشمنان با عذاب دنیوی، به پیامبران و مؤمنان وعده داده است. از

طرفی نیز در تاریخ می بینیم که این وعده نه تنها درباره بسیاری از پیامبران و مؤمنان تحقق پیدا نکرده است، بلکه بسیاری از آنها به دست دشمنان به شهادت رسیده‌اند. بنابراین برای تحقق این وعده الهی، باید بازگشتی به دنیا صورت گیرد تا در همین دنیا نصرت الهی درباره رسولان و مؤمنان محقق شود و شمشیر انتقام الهی بر فرق ستمگران فرود آید؛ همان‌طور که با دقت نظر در روایاتی که در تفسیر این آیه وجود دارد، همین معنا به وضوح برداشت می‌شود؛ برای نمونه به چند روایت اشاره می‌کنیم:

۱. علی بن ابراهیم از جمیل نقل می‌کند که من آیه ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾ را برای امام صادق علیه السلام خواندم. حضرت فرمود:

ذَلِكَ وَاللَّهِ فِي الرَّجْعَةِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ أَنْبِيَاءَ كَثِيرَةً لَمْ يُنْصَرُوا فِي الدُّنْيَا وَ قُتِلُوا وَ الْأُئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِمْ قُتِلُوا وَ لَمْ يُنْصَرُوا ذَلِكُ فِي الرَّجْعَةِ.^۱

به خدا سوگند! آن (تحقق این وعده الهی) در رجعت خواهد بود. آیا نمی‌دانی که بسیاری از پیامبران بدون آنکه در دنیا یاری شوند، کشته شدند و پیشوایانی بعد از انبیا نیز کشته شدند و یاری نشدند. آن (تحقق نصرت الهی در دنیا) در رجعت خواهد بود.

همچنین «سعد بن عبدالله» از «احمد بن محمد بن عیسی»، عین این روایت را نقل کرده است.^۱

۲. ابن قولویه در کامل الزیارات از ابی بصیر نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام آیه کریمه ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالدِّينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾ را قرائت کرد و فرمود:

الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ مِنْهُمْ وَ لَمْ يُنْصَرَ بَعْدُ.

حسین بن علی از آنهاست (از کسانی که در آیه به آنها وعده نصرت داده شده است؛ در حالی که آن حضرت کشته شد) اما هنوز یاری نشده است.

سپس فرمود:

وَ اللَّهُ لَقَدْ قَتَلَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ لَمْ يُطَلَبْ بِدَمِهِ بَعْدُ.^۲

به خدا سوگند! کشتندگان حسین علیه السلام کشته شدند، ولی هنوز خون حسین طلب نشده است (با این حال هنوز انتقام خونش گرفته نشده است).

آیه چهارم: (آل عمران: ۸۱)

﴿وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾

و [به خاطر بیاورید] هنگامی را که خداوند از پیامبران

۱. تفسیر برهان، ج ۷، ص ۳۰، به نقل از مختصر بصائر الدرجات، ص ۴۵.

۲. کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، باب ۱۸، ح ۲.

[و پیروان آنها]، پیمان مؤکد گرفت که هرگاه کتاب و دانش به شما دادم سپس پیامبری به سوی شما آمد که با نشانه‌هایی که نزد شماست، هماهنگ بود، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید و فرمود: «آیا پذیرفتید؟ و بر آن، با من پیمان مؤکد بستید؟» گفتند: «آری، پذیرفتیم.» [خداوند به آنها] فرمود: «پس گواه باشید و من [نیز] با شما از گواهانم.»

بیشتر مفسران این آیه را بر یک میثاق عمومی حمل کرده‌اند که از هر پیامبری برای پیامبر بعدی و ایمان به او و یاری‌اش گرفته می‌شود. اما همان‌طور که از روایات استفاده می‌شود، منظور، میثاق گرفتن از همه انبیای گذشته بر ایمان به پیامبر اسلام و نصرت او [و یاری وصی او]^۱ است؛ زیرا اگر مراد، گرفتن میثاق از هر پیامبری برای پیامبر بعدی و یاری او باشد، بعضی از پیامبران، پیامبر پس از خود را درک نکردند تا چه رسد به اینکه او را یاری کرده باشند. حال اگر گفته شود یاری امت پیامبر سابق منظور است و به یقین امت پیامبر سابق، پیامبر بعدی را درک کرده‌اند، هرچند پیامبرشان از دنیا رفته باشد، ما نیز می‌گوییم چنین معنایی خلاف ظاهر آیه است؛ چون ظاهر آیه بر گرفتن میثاق از خود پیامبران برای یاری از پیامبر بعدی دلالت دارد.

۱. طبق بعضی روایات.

تفسیر روایی آیه مذکور

۱. فخر رازی در تفسیر خود از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند که خداوند آدم و سایر انبیا را مبعوث نکرد مگر آنکه از آنها عهد و پیمان گرفت که هرگاه محمد صلی الله علیه و آله مبعوث شد، به او ایمان آورند و یاری اش کنند.^۱
۲. علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا مِنْ لَدُنْ آدَمَ فَهَلُمَّ جَرًّا إِلَّا وَ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا
وَ يَنْصُرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ هُوَ قَوْلُهُ ﴿لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ﴾ يَعْنِي
رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ ﴿لَتَنْصُرُنَّهُ﴾ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام.^۲

از زمان حضرت آدم تاکنون خدا هیچ پیامبری را نفرستاده است جز اینکه به دنیا برمی‌گردد و امیرمؤمنان را یاری می‌کند و تأویل آیه چنین است که باید به پیامبر ایمان آورید و امیرمؤمنان را یاری کنید.

۳. «حسن بن سلیمان» در رساله خود از ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ أَحَدٌ إِلَى أَنْ قَالَ: وَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الْأَنْبِيَاءِ
بِالْإِيمَانِ وَ النَّصْرَةِ لَنَا وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ إِذْ أَخَذَ
اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ
جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَ

۱. تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۸، ص ۱۲۳.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۴.

لَتَنْصُرُنَّهُ ﴿۱﴾ يَعْنِي لَتُؤْمِنَنَّ بِمُحَمَّدٍ وَوَصِيَّهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ وَ سَيَنْصُرُونَهُ جَمِيعاً وَ إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقِي مَعَ مِيثَاقِ مُحَمَّدٍ بِالنُّصْرَةِ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ فَقَدْ نَصَرْتُ مُحَمَّدًا وَجَاهَدْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ قَتَلْتُ عَدُوَّهُ وَ وَفَيْتُ بِمَا أَخَذَ عَلَيَّ مِنَ الْعَهْدِ وَ النُّصْرَةُ لِمُحَمَّدٍ وَ لَمْ يَنْصُرْنِي أَحَدٌ مِنَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ ذَلِكَ لِمَا قَبَضَهُمُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ سَوْفَ يَنْصُرُونِي وَ يَكُونُ لِي مَا بَيْنَ مَشْرِقِهَا إِلَى مَغْرِبِهَا وَ سَيَعْتَهُمُ اللَّهُ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ يَضْرِبُونَ بِالسَّيْفِ هَامَ الْأَمْوَاتِ وَ الْأَحْيَاءِ جَمِيعاً فَيَا عَجَباً مِنْ أَمْوَاتٍ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ زُمْرَةً بَعْدَ زُمْرَةٍ قَدْ شَهَرُوا سُيُوفَهُمْ يَضْرِبُونَ بِهَا هَامَ الْجَبَابِرَةِ وَ أَتْبَاعِهِمْ حَتَّى يُنَجِّزَهُمْ مَا وَعَدَهُمْ فِي قَوْلِهِ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾ وَ إِنَّ لِي الْكُرَّةَ بَعْدَ الْكُرَّةِ وَ الرَّجْعَةَ بَعْدَ الرَّجْعَةِ وَ أَنَا صَاحِبُ الْكُرَّاتِ وَ الرَّجْعَاتِ وَ صَاحِبُ الصَّلَوَاتِ وَ النَّقِيَّاتِ وَ الدُّوَلَاتِ الْعَجِيبَاتِ وَ أَنَا دَابَّةُ الْأَرْضِ وَ أَنَا صَاحِبُ الْعَصَا وَ الْمِيسَمِ.^۱

خدا یکتا و بی همتاست... از پیامبران پیمان گرفت که به

ما ایمان آورند و نصرتمان دهند؛ چنان که می فرماید:

و [به خاطر بیاورید] هنگامی را که خداوند از پیغمبران

پیمان مؤکد گرفت که هر گاه کتاب و دانش به شما

دادم سپس پیامبری به سوی شما آمد که با نشانه‌هایی

که نزد شماست، هماهنگ بود، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید.

یعنی به محمد ﷺ و وصی اش ایمان آرید و او را یاری کنید. به زودی همه او را یاری می کنند و نیز خداوند از من و پیامبر هم پیمان گرفت که یکدیگر را یاری کنیم. من نیز حضرت محمد ﷺ را کمک کردم و پیش رویش جنگیدم و دشمنانش را کشتم و به آن عهد و نصرتی که خداوند برای حضرت محمد ﷺ از من گرفته بود، وفا کردم. اما هیچ یک از دوستان و پیغمبران خدا مرا کمک نکردند؛ زیرا قبلاً از دنیا رفته بودند. ولی بعداً مرا یاری خواهند کرد و سلطنت شرق و غرب برایم خواهد بود و خداوند همه را از آدم تا محمد زنده خواهد کرد و با شمشیر بر سر [دشمنانم از] مردگان و زندگان می زند. پس شگفتا از مردگانی که خداوند آنها را دسته دسته، زنده می کند و آنان شمشیرهای خویش را می کشند و بر فرق ستمگران و پیروانشان می زنند تا آنکه خداوند درباره آنان وعده اش را عملی کند که فرمود: «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، وعده داده است که به یقین خلافت روی زمین را به آنان خواهد داد». برای من بعد از هر رجعت، رجعتی است. من صاحب رجعت ها و حمله ها و انتقام ها و دولت ها و عجایبم. من جنبنده زمینم و صاحب عصا و آهن داغ زننده ام.

آیه پنجم: (نمل: ۸۲)

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ
تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾

و هنگامی که فرمان عذاب آنها رسد [و در آستانه رستاخیز قرار گیرند]، جنبنده‌ای را از زمین برای آنها خارج می‌کنیم که با آنان سخن می‌گوید که مردم به آیات ما یقین نمی‌آورند.

در اینجا دو عبارت ﴿إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ﴾ و ﴿دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ﴾ را تفسیر و تبیین می‌کنیم:

بررسی و تفسیر جمله ﴿إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ﴾

برخی این عبارت را به معنای وجوب عذاب و وعید دانسته، و برخی دیگر آن را به وضعیتی تفسیر کرده‌اند که درهای رستگاری بسته می‌شود تا آنجا که مشرکان نه خود رستگار می‌شوند و نه می‌توانند دیگران را رستگار کنند. بعضی دیگر، آن را به معنای «إِذَا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» گرفته‌اند و برخی معتقدند این جمله به معنای نزول عذاب در آستانه قیامت است.^۱

علامه طباطبایی می‌نویسد:

به مقتضای سیاق آیات، مرجع ضمائر در ﴿عَلَيْهِمْ﴾، ﴿لَهُمْ﴾ و ﴿تُكَلِّمُهُمْ﴾ مشرکان‌اند و منظور از جمله

﴿وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ﴾ همانا «حق علیهم القول» است؛

یعنی مصداق قول درباره آنها تحقق می‌یابد و این مصداق با توجه به آیه دیگر: ﴿سَتْرِيَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾^۱ آیات خارق‌العاده‌ای غیر از آیات عادی سماوی و ارضی خواهد بود؛ آیاتی که بینندگان و شنوندگان خود را به خضوع و ایمان وامی‌دارد؛ درحالی‌که از مشاهده این همه آیات سماوی و ارضی به نحو مکرر متنبه نگردیده، و مؤمن نشده‌اند. از این بیان معلوم گردید که ذیل آیه ﴿أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾، علت برای صدر آیه است و در این صورت معنای آیه چنین می‌شود که چرا این آیات خارق‌العاده واقع می‌شود؟ چون که آنها به آیات [عادی سماوی و ارضی] ایمان نیاورده‌اند.^۲

برخی دیگر گفته‌اند:

منظور از ﴿وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ﴾ صدور فرمان خدا و مجازاتی است که به آنها قول داده شده، یا وقوع رستاخیز و حضور نشانه‌های آن است؛ نشانه‌هایی که با مشاهده آن هر کسی خاضع و تسلیم می‌شود و یقین پیدا می‌کند که وعده‌های الهی حق بوده و قیامت نزدیک

۱. به زودی نشانه‌های خود را در اطراف عالم و درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است. (فصلت: ۵۳)

۲. المیزان، ج ۱۵، ص ۳۹۵.

است و در آن حال درهای توبه بسته می‌شود؛ چرا که ایمان در چنین شرایطی جنبه اضطراری خواهد داشت.^۱

بررسی و تفسیر عبارت ﴿دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ﴾

علامه طباطبایی در تفسیر ﴿دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ﴾ می‌نویسد: این جمله بیان‌کننده یکی از آیات خارق‌العاده‌ای است که وعده آن در آیه ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ﴾ (فصلت: ۵۳) آمده است و منظور از ﴿أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ﴾ یا زنده کردن پس از مرگ است یا چیزی نزدیک به آن. اما دابة، موجود زنده‌ای را گویند که در زمین حرکت می‌کند؛ خواه انسان باشد و خواه حیوان. اما اگر انسان باشد، سخن گفتنش با مردم دیگر خارق‌العاده نخواهد بود. فقط خروج آن از زمین خارق‌العاده است و اما اگر حیوان باشد صحبت کردن او با مردم، مانند خروجش از زمین، هر دو خارق‌العاده خواهند بود. در قرآن آیه‌ای نیافتیم که بتواند این آیه را تفسیر کند و روشن کند که مراد از تکلم این دابة چیست و صفات آن چگونه است و چطور از زمین خارج می‌شود و به مردم چه می‌گوید. سیاق آیات بهترین گواه است بر اینکه می‌خواسته به اجمال و به نحو سربسته از آن بگذرد. در نتیجه معنای آیه چنین می‌شود که وقتی کار مردم به آنجا رسید که به آیات

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۴۷.

مشهوده ارضی و سماوی ایمان نیاوردند و زمینه ایمان از طریق تفکر و اندیشه و عبرت گرفتن از بین رفت، وقت آن فرا می‌رسد که آیات خارق‌العاده‌ای را که به آنها وعده داده بودیم به آنها نشان دهیم تا آنکه به ناچار اعتراف به حق کنند. بنابراین از زمین جنبنده‌ای را خارج می‌کنیم که با آنها سخن می‌گوید.^۱

در تفسیر نمونه، پس از تعمیم لفظ دابة به غیرانسان به استناد آیه ۶ سوره هود: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست» و آیه ۶۱ سوره نحل و ۲۲ سوره انفال، و پس از آنکه می‌گوید قرآن درباره تطبیق این کلمه ﴿دَابَّةٌ مِنَ الْأَرْضِ﴾ به‌طور سربسته از آن گذشته است، می‌گوید:

سخنان مفسران و دیدگاه روایات را در دو تفسیر می‌توان خلاصه کرد:

۱. گروهی آن را یک موجود جاندار و جنبنده غیرعادی از غیرجنس انسان با شکلی عجیب دانسته‌اند و برای آن عجایبی نقل کرده‌اند که شبیه خارق‌عادات و معجزات انبیاست. این جنبنده در آخر الزمان ظاهر می‌شود و از کفر و ایمان سخن می‌گوید و منافقان را رسوا می‌سازد و بر آنها علامت می‌نهد.
۲. جمعی دیگر به پیروی از روایات متعددی که در این

زُمینِه وارد شده است، او را یک انسان می‌دانند؛ یک انسان فوق‌العاده، یک انسان متحرک و جنبنده و فعال که یکی از کارهای اصلی‌اش جداساختن صفوف مسلمانان از منافقان و علامت‌گذاری آنهاست. حتی از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که عصای موسی و خاتم سلیمان با اوست و می‌دانیم عصای موسی، رمز قدرت و اعجاز، و خاتم سلیمان، رمز حکومت و سلطه الهی است.^۱

در حدیثی که «حدیفه» از پیامبر ﷺ در توصیف ﴿دَابَّةٌ مِنَ الْأَرْضِ﴾ نقل کرده، آمده است:

لَا يُدْرِكُهَا طَالِبٌ وَلَا يَفُوتُهَا هَارِبٌ فَتَسِمُ الْمُؤْمِنَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ
وَتَكْتُبُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُؤْمِنٌ وَتَسِمُ الْكَافِرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَتَكْتُبُ
بَيْنَ عَيْنَيْهِ كَافِرٌ وَمَعَهَا عَصَا مُوسَى وَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ.^۲

او به قدری نیرومند است که نه کسی به او می‌رسد و نه کسی می‌تواند از دست او فرار کند. در پیشانی مؤمن علامت می‌گذارد و می‌نویسد مؤمن، و در پیشانی کافر علامت می‌گذارد و می‌نویسد کافر، و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان است.

اما روایات متعددی، مصداق خارجی ﴿دَابَّةٌ مِنَ الْأَرْضِ﴾ را مشخص کرده، و آن را منطبق بر شخص حضرت

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۵۱.

۲. مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۲۳۴.

علی علیه السلام دانسته است. در اینجا به چند نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم:

۱. در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که امام

صادق علیه السلام فرمود:

قَالَ رَجُلٌ لِعِمَارِ بْنِ يَاسِرٍ: يَا أَبَا الْيَقْظَانِ آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ قَدْ أَفْسَدَتْ قَلْبِي وَشَكَّكْتَنِي قَالَ عِمَارٌ: وَ أَيُّ آيَةٍ هِيَ قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ﴾ فَأَيُّ دَابَّةٍ هِيَ قَالَ عِمَارٌ: وَاللَّهِ مَا أَجْلِسُ وَلَا أَكُلُ وَلَا أَشْرِبُ حَتَّى أُرِيكَهَا: فَجَاءَ عِمَارٌ مَعَ رَجُلٍ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَهُوَ يَأْكُلُ تَمْرًا وَ زَيْدًا فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا الْيَقْظَانِ هَلُمَّ فَجَلَسَ عِمَارٌ وَ أَقْبَلَ يَأْكُلُ مَعَهُ فَتَعَجَّبَ الرَّجُلُ مِنْهُ فَلَمَّا قَامَ عِمَارٌ قَالَ لَهُ الرَّجُلُ سُبْحَانَ اللَّهِ يَا أَبَا الْيَقْظَانِ حَلَفْتَ أَنَّكَ لَا تَأْكُلُ وَلَا تَشْرِبُ وَلَا تَجْلِسُ حَتَّى تُرِيَنِيهَا قَالَ عِمَارٌ: قَدْ أَرَيْتُكَهَا إِنْ كُنْتَ تَعْقِلُ.^۱

مردی به عمار یاسر گفت: «آیه‌ای در قرآن است که

فکر مرا پریشان ساخته، و مرا در شک انداخته است».

عمار گفت: «کدام آیه؟» گفت: «آیه ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ

عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ﴾. این کدام جنبنده

است؟» عمار گفت: «به خدا سوگند! من روی زمین

نمی‌نشینم، غذایی نمی‌خورم و آبی نمی‌نوشم تا

دابة الارض را به تو نشان دهم. سپس همراه آن مرد به

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۰۷.

خدمت حضرت علی آمد؛ در حالی که حضرت خرما و سرشیر می خورد. هنگامی که چشم امام به عمار افتاد، فرمود: «عمار بیا». پس او آمد و نشست و با امام مشغول خوردن شد. آن مرد سخت در تعجب فرو رفت [و با ناباوری به این صحنه می نگریست؛ چرا که عمار به او قول داده بود و قسم خورده بود تا به وعده اش وفا نکند، غذا نخورد؛ گویی قول و قسم خود را فراموش کرده است]. هنگامی که عمار برخاست [و با آن حضرت خداحافظی کرد]، آن مرد به او رو کرد و گفت: «عجیب است تو سوگند خوردی که غذا نخوری و آب نوشی و بر زمین نشینی مگر اینکه دابة الارض را به من نشان دهی». عمار در جواب گفت: «من او را به تو نشان دادم، اگر می فهمیدی».

۲. علی بن ابراهیم با سند معتبر از امام صادق علیه السلام نقل

می کند:

إِنْتَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ هُوَ نَائِمٌ فِي الْمَسْجِدِ قَدْ جَمَعَ رَمَلاً وَ وَضَعَ رَأْسَهُ عَلَيْهِ فَحَرَكَهُ بِرِجْلِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ قُمْ يَا دَابَّةَ اللَّهِ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيَسْمَى بَعْضُنَا بَعْضاً بِهَذَا الْإِسْمِ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا لَهُ خَاصَّةٌ وَ هُوَ الدَّابَّةُ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ إِذَا كَانَ

آخِرُ الزَّمَانِ أَخْرَجَكَ اللَّهُ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَ مَعَكَ مِيسَمٌ
تَسِمُ بِهِ أَعْدَاءَكَ.^۱

در حالی که امیر مؤمنان، سر خود را روی مقداری ریگ
انباشته گذاشته، و در مسجد خوابیده بود، پیامبر اکرم به
آنجا آمد. سپس او را با پای خود حرکت داد (او را بیدار
کرد) و فرمود: «برخیز ای جنبنده الهی». مردی از یاران
حضرت عرض کرد: «ای رسول خدا! آیا ما حق داریم
یکدیگر را با چنین اسمی بنامیم؟» پیامبر فرمود: «نه این نام
مخصوص اوست و اوست دابة الارض که خداوند در
قرآن فرموده است: ﴿وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ
دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ...﴾». سپس فرمود: «ای علی! در آخر الزمان،
خداوند تو را در بهترین صورت، زنده می کند و وسیله ای
در دست توست که دشمنان را با آن علامت می نهد».

۳. مرحوم کلینی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

وَ إِنِّي لَصَاحِبُ الْكِرَاتِ وَ دَوْلَةِ الدُّوَلِ وَ إِنِّي لَصَاحِبُ
العَصَا وَ المِيسَمِ وَ الدَّابَّةِ الَّتِي تَكَلِّمُ النَّاسَ.^۲

من مکرر به دنیا برمی گردم و غالب خواهم شد بر همه
دولت های پیروز و منم صاحب عصا و وسیله علامت
نهادن و جنبنده ای که با مردم سخن می گوید.

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸.

افزون بر تصریح روایات فوق به اسم ﴿دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ﴾ و تطبیق آن بر شخص حضرت علی علیه السلام، قراین دیگری در روایات و خود آیه وجود دارد که بیان می کند ﴿دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ﴾ انسان است.

در اینجا به این قراین اشاره می کنیم:

۱. در روایات آمده است که عصای موسی و انگشتر سلیمان، که رمز قدرت و پیروزی و حکومت است، با اوست.

«ابن کثیر» در تفسیرش پس از ذکر سند، از «ابوهریره»

نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

تَخْرُجُ دَابَّةُ الْأَرْضِ وَمَعَهَا عَصَا مُوسَى وَخَاتَمُ
سَلِيمَانَ عليه السلام فَتَخْطُمُ أَنْفَ الْكَافِرِ بِالْعَصَا وَتَجْلِي وَجْهَ
الْمُؤْمِنِ بِالْخَاتَمِ حَتَّى يَجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى الْخِوَانِ يُعْرِفُ
الْمُؤْمِنُ مِنَ الْكَافِرِ.^۱

دابة الارض خارج می گردد و همراه اوست عصای موسی علیه السلام و انگشتر سلیمان عليه السلام. پس با عصا بینی کافر را علامت می زند و با انگشتر صورت مؤمن را روشن می کند تا جایی که در جمع گرد آمده بر سر یک سفره، مؤمن از کافر شناخته می شود.

۲. در روایات وارد شده است که مؤمن و کافر را

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۸۷.

نشانه گذاری می کند و صفوفشان را مشخص می سازد.^۱
 ۳. خداوند در وصف ﴿دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ﴾، تکلم او را ذکر کرده است که با مردم سخن می گوید.

نتیجه گیری

با دقت در مطالب فوق، می توان به این جمع بندی رسید که از یک سو، واژه ﴿دَابَّةً﴾ بیشتر در غیرانسانها به کار می رود؛ هرچند در قرآن بارها در مفهوم اعم یا درباره انسانها استعمال شده است. از سوی دیگر، افزون بر روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده قراین متعددی در روایات و در خود آیه وجود دارد که نشان می دهد منظور از ﴿دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ﴾ در اینجا انسانی است با ویژگی هایی که ذکر کردیم: انسانی است بسیار فعال، مشخص کننده حق و باطل، جداکننده مؤمن از منافق و کافر و انسانی است که در آستانه رستاخیز ظاهر می شود و خود یکی از آیات عظمت پروردگار است.^۲ بلکه در بعضی روایات با صراحت این عنوان مختص حضرت علی علیه السلام قلمداد شده است.

آیه ششم: (آل عمران: ۱۵۸)

﴿وَلَئِن مُّتُّم أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ﴾؛ «و اگر بمیرید یا

کشته شوید، به سوی خدا محشور می شوید». (آل عمران: ۱۵۸)

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۸۷.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۵، صص ۵۵۴ و ۵۵۵، با اندکی تغییر.

تفسیر روایی آیه

از بعضی روایات استفاده می‌شود که به استناد آیه فوق، موت را غیر از قتل دانسته‌اند. از طرفی، در آیه دیگری آمده است: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾؛ «هر انسانی، طعم مرگ را می‌چشد». (انبیاء: ۳۵) قهراً کسانی که کشته شده‌اند، طعم مرگ را نچشیده‌اند. از این رو نظر به شمول آیه ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾، به نظر می‌رسد که کشته‌شدگان باید به دنیا رجعت کنند تا بمیرند و طعم مرگ را بچشند. مگر اینکه کسی شمول آیه را نسبی، یا موت را اعم از قتل بداند که هر دو صورت خلاف ظاهر آیه است؛ زیرا براساس آیه ﴿وَلَيْنَ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ...﴾ قتل مقابل موت است. در این خصوص و برای تبیین مسئله دو روایت را بیان می‌کنیم:

۱. زراره می‌گوید:

كِرِهْتُ أَنْ أَسْأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ ع [فِي الرَّجْعَةِ] فَأَخْتَلْتُ
 مَسْأَلَةً لَطِيفَةً لِأُبَلِّغَ بِهَا حَاجَتِي مِنْهَا فَقُلْتُ أَخْبِرْنِي عَمَّنْ
 قُتِلَ مَاتَ؟ قَالَ: لَا الْمَوْتُ مَوْتُ وَالْقَتْلُ قَتْلٌ فَقُلْتُ: مَا
 أَحَدٌ يُقْتَلُ إِلَّا مَاتَ قَالَ: فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ قَوْلُ اللَّهِ أَصْدَقُ مِنْ
 قَوْلِكَ قَدْ فَرَّقَ بَيْنَ الْقَتْلِ وَالْمَوْتِ فِي الْقُرْآنِ فَقَالَ ﴿أَفَإِنْ
 مَاتَ أَوْ قُتِلَ﴾^۱ وَقَالَ: ﴿لَيْنَ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لِإِلَى اللَّهِ
 تُحْشَرُونَ﴾^۲ فَلَيْسَ كَمَا قُلْتَ يَا زُرَّارَةُ الْمَوْتُ مَوْتُ وَالْقَتْلُ

۱. (آل عمران: ۱۴۴).

۲. (آل عمران: ۱۵۸).

قَتْلٌ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا^۱ قَالَ فَقُلْتُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^۲. أَفَرَأَيْتَ مَنْ قُتِلَ لَمْ يَذُوقِ الْمَوْتَ، فَقَالَ: لَيْسَ مَنْ قُتِلَ بِالسَّيْفِ كَمَنْ مَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ إِنَّ مَنْ قُتِلَ لِأَبَدًا أَنْ يَرْجَعَ إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى يَذُوقَ الْمَوْتَ^۳.

دوست نداشتم مستقیماً درباره رجعت از امام باقر (ع) سؤال کنم. نزد خود گفتم که از حضرتش سؤال ظریفی خواهم کرد تا به خواسته خود برسم. عرض کردم: «کسی که کشته می‌شود، آیا مرده است؟» فرمود: «نه، مرگ، مرگ است و قتل، قتل است.» (این دو غیر از یکدیگرند). عرض کردم: «مگر نه این است که هر کس کشته شود، مرده است.» فرمود: «نه ای زراره! قول پروردگار حق است که در قرآن بین موت و قتل فرق گذاشته است. پس فرمود: «اگر بمیرد یا کشته شود» و نیز فرمود: «اگر بمیرید یا کشته شوید به سوی خدا محشور می‌شوید.» پس ای زراره! آن گونه که تو می‌گویی نیست. مرگ از قتل جداست و خداوند فرموده است: «خداوند از مؤمنان جان و مالشان را در

۱. (توبه: ۱۱۱).

۲. (انبیاء: ۳۵).

۳. بحار الانوار، ج ۵۳، صص ۶۵ و ۶۶.

برابر بهشت خریداری کرده است، در راه خدا می‌جنگند، پس می‌کشند و کشته می‌شوند که این وعده حق است بر خدا». عرض کردم: «خداوند می‌فرماید: هر کس طعم مرگ را خواهد چشید. آیا کسی که کشته می‌شود، طعم مرگ را نمی‌چشد؟» فرمود: «کسی که با شمشیر کشته می‌شود مانند کسی نیست که در بستر می‌میرد. کسی که کشته می‌شود، ناگزیر باید برگردد تا طعم مرگ را بچشد».

۲. جابر می‌گوید از امام باقر علیه السلام درباره این قول خداوند: ﴿وَلَيْنَ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ﴾؛ «اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید» سؤال شد. حضرت فرمود: «ای جابر! آیا می‌دانی سبیل الله چیست؟» جابر گفت: «نه، به خدا سوگند! جز اینکه از شما بشنوم». حضرت فرمود:

سَبِيلُ اللَّهِ عَلِيٌّ وَ ذُرِّيَّتُهُ فَمَنْ قُتِلَ فِي وِلَايَتِهِ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 [و من مات في ولاية مات في سبيل الله] لَيْسَ مَنْ يُؤْمِنُ
 مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا وَ لَهُ قَتْلَةٌ وَ مَيْتَةٌ قَالَ إِنَّهُ مَنْ قُتِلَ يُنْشَرُ
 حَتَّى يَمُوتَ وَ مَنْ مَاتَ يُنْشَرُ حَتَّى يُقْتَلَ.^۱

سبیل الله، علی و اولاد علی است. هر کس در راه ولایت او کشته شود، در راه خدا کشته شده است و هر کس در راه ولایت او بمیرد، در راه خدا مرده است. هیچ مؤمنی از این امت نیست، جز اینکه برای او قتل و مرگی است.

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۲؛ بحار الانوار، ج ۹، ص ۷۰.

هر کدام از آنها کشته شود، یک بار دیگر برمی گردد تا بمیرد و هر کدام از آنها بمیرد، برمی گردد تا کشته شود».

آیه هفتم: (انبیاء: ۹۵)

﴿وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾

و حرام است بر شهرها و آبادی‌هایی که [بر اثر گناه] نابودشان کردیم [که به دنیا بازگردند] آنها هرگز باز نخواهند گشت.

برای تبیین چگونگی استدلال به این آیه، باید به نکات

زیر توجه کرد:

۱. در قیامت بازگشت انسان‌ها به زندگانی دوباره، عمومی و فراگیر است. مؤمن، کافر، آنان که به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند و کسانی که دچار عذاب الهی شده و مرده‌اند، همگی برای حسابرسی اعمالشان در قیامت زنده می‌شوند.

۲. منظور از ﴿حَرَامٌ﴾ در آیه، امتناع عقلی نیست؛ زیرا

نظر به قدرت الهی، زنده کردن هلاک‌شدگان، چه در دنیا و چه در آخرت، هیچ‌گونه امتناعی ندارد. به نظر می‌رسد مراد از لفظ ﴿حَرَامٌ﴾ اخبار از آینده است؛ یعنی خداوند مردمی را که هلاک کرده است، دوباره به دنیا باز نمی‌گرداند.

۳. از مطالب گذشته چنین نتیجه می‌گیریم که این نفی بازگشت، مربوط به آخرت نیست و منظور، امتناع رجوع از نظر عقلی هم نیست، بلکه اخبار از بازگشت نکردن هلاک‌شدگان به دنیاست.

بنابراین از نفی بازگشت هلاک‌شدگان به دنیا چنین برمی‌آید که خداوند برای بندگانش، بازگشتی قرار داده، و فقط هلاک‌شدگان را از آن محروم ساخته است؛ زیرا اگر بازگشتی به دنیا برای انسان‌ها نباشد، تخصیص هلاک‌شدگان در محرومیت از بازگشت، در ظاهر لغو خواهد شد. این همان معنایی است که بعضی از روایات مربوط به آیه، به آن تصریح کرده‌اند.

تفسیر روایی آیه

۱. علی بن ابراهیم از امام صادق و امام باقر علیهما السلام نقل می‌کند که آن دو بزرگوار فرمودند:

كُلُّ قَرْيَةٍ أَهَلَكَ اللَّهُ أَهْلَهَا بِالْعَذَابِ لَا يَرْجِعُونَ فِي الرَّجْعَةِ
فَهَذِهِ الْآيَةُ مِنْ أَعْظَمِ الدَّلَالَةِ فِي الرَّجْعَةِ لِأَنَّ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ
الْإِسْلَامِ لَا يُنْكَرُ أَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ يَرْجِعُونَ إِلَى الْقِيَامَةِ مَنْ
هَلَكَ وَمَنْ لَمْ يَهْلِكْ...^۱

هر قریه‌ای را که خداوند به وسیله عذاب هلاک کرد، هنگام رجعت باز نخواهند گشت. [ظاهراً علی بن

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۵۰.

ابراهیم می گویند:] این آیه بهترین دلالت را بر اثبات رجعت دارد؛ زیرا بازگشت تمام مردم در قیامت، چه آنان که به عذاب الهی هلاک شده‌اند و چه آنان که به مرگ طبیعی مرده‌اند، امری است که هیچ‌یک از مسلمانان آن را انکار نکرده‌اند...

۲. محدث بحرانی می نویسد که امام صادق علیه السلام فرمود:

كَلَّ قَرْيَةَ أَهْلَكَ اللَّهُ أَهْلَهَا بِالْعَذَابِ لَا يَرْجِعُونَ فِي الرَّجْعَةِ
وَأَمَّا فِي الْقِيَامَةِ فَيَرْجِعُونَ وَمَنْ مَحْضُ الْإِيمَانِ مَحْضًا وَغَيْرِهِمْ
مَنْ لَمْ يَهْلِكُوا بِالْعَذَابِ وَمَحْضُوا بِالْكَفْرِ مَحْضًا
يَرْجِعُونَ.^۱

هر آبادی که خداوند با عذاب، اهلیش را هلاک کرده است، هنگام رجعت بر نمی گردند و اما در قیامت برمی گردند و کسانی که دارای ایمان خالص یا کفر خالص‌اند و با عذاب هلاک نشده‌اند [هنگام رجعت] باز می گردند.

۱. تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۲۴۸.

فصل سوم: رجعت از نگاه سنت

روایات در اثبات رجعت

درباره رجعت و ویژگی‌های آن روایات بسیاری وارد شده است. شیخ حر عاملی مدعی تواتر معنوی این روایات است.^۱

وی در ضمن اقامه دوازده دلیل بر اثبات رجعت، می‌نویسد:

حدیث‌های متواتری در کتاب‌های معتبر، از پیامبر و

ائمۀ علیهم‌السلام نقل شده که اغلب آنها صریح است و به هیچ

۱. تواتر معنوی در مقابل تواتر لفظی است. اگر لفظ واحدی را راویان متعددی نقل کنند به حدی بر اثر کثرت ناقلان که علم به صدور آن لفظ پیدا شود، این را «تواتر لفظی» می‌گویند. اما اگر ناقلان مختلف، مضمون واحدی را با الفاظ مختلف نقل کنند که موجب علم به مضمون شود آن را «تواتر معنوی» می‌گویند؛ مثلاً در مورد سخاوت حاتم، بعضی می‌گویند شبانه‌روز خاکستر بسیاری از آشپزخانه او بیرون می‌بردند و بعضی می‌گویند هر وعده صد نفر سر سفره او غذا می‌خوردند و بعضی می‌گویند موقع ظهر، ده دیگ غذا بر سر بار داشت.

وجه قابل تأویل نیست و چون این روایات صریح است.

بنابراین در مابقی هم تأویل راه ندارد.^۱

وی در ادامه می‌افزاید:

بدون تردید [این احادیث] به حد تواتر معنوی می‌رسد؛

به دلیل اینکه هر کس در دل شبهه و تقلید کورکورانه

نداشته باشد، با مطالعه آنها یقین پیدا می‌کند و عقل

محال می‌داند که تمام این راویان، بر دروغ تبانی کرده

باشند؛ چنان که سایر اخباری که دعوی تواتر آنها را

دارند؛ از قبیل سخاوت حاتم، عددش بیش از اینها

نیست.^۲

شیخ حر عاملی از باب چهارم تا باب دهم کتاب

الایقاظ من الهجعه را به روایات رجعت اختصاص داده، و

۵۱۱ حدیث را در آنجا ذکر کرده است.

«علامه مجلسی» نیز پس از نقل ۱۶۱ روایت در مسئله

رجعت، می‌نویسد:

ممکن نیست کسی مؤمن به حقانیت ائمه اطهار باشد،

با این حال در احادیث متواتر از ائمه علیهم السلام شک کند.

نزدیک به دویست روایت صریح در این زمینه وجود

دارد که بیش از چهل راوی و عالم بزرگ، در بیش از

پنجاه کتاب، آنها را نقل کرده‌اند.^۳

۱. الایقاظ من الهجعه، ص ۳۱.

۲. همان، ص ۳۳.

۳. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۲.

روشن است با وجود تواتر اخبار رجعت که در کلمات شیخ حر عاملی و علامه مجلسی آمده است، دیگر نیازی به بررسی سند این روایات نیست، مگر آنکه کسی اصل ثبوت تواتر را نپذیرد. از این رو سند بسیاری از روایات را هم ذکر می‌کنیم تا برای کسانی هم که تواتر این روایات را نپذیرفته‌اند، حجت تمام باشد. البته در مباحث اعتقادی جای تعبد نیست. اما برای چنین افرادی، توجه به آیات و روایات بیشتر موجب اطمینان خاطر می‌شود.

در اینجا به ذکر برخی روایات می‌پردازیم:

۱. جمیل بن دراج می‌گوید که از امام صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خداوند عزوجل که می‌فرماید: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾؛ «هر آینه یاری می‌کنیم فرستادگان خویش را و آنان را که ایمان آوردند در زندگانی دنیا و روزی که به پا شوند گواهان». (غافر: ۵۱) آن حضرت فرمود:

وَاللَّهِ فِي الرَّجْعَةِ؛ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ (فِي) أَنْبِيَاءِ اللَّهِ كَثِيرًا
لَمْ يُنْصَرُوا فِي الدُّنْيَا وَ قُتِلُوا وَ أُمَّةٌ قَدْ قُتِلُوا وَ لَمْ يُنْصَرُوا
فَذَلِكَ فِي الرَّجْعَةِ.

به خدا سوگند! آن در رجعت خواهد بود. مگر نمی‌دانی که بسیاری از پیامبران در دنیا یاری نشدند و کشته شدند و پیشوایانی که کشته شدند و یاری نشدند. پس آن (یاری خداوند) در رجعت خواهد بود.

همچنین از این آیه سؤال کردم که خداوند می‌فرماید:
 ﴿وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ * يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ
 بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾؛ «وگوش فرا دار و منتظر روزی باش که
 منادی از مکانی نزدیک ندا می‌دهد، روزی که همگان صیحه را
 به حق می‌شنوند. آن روز، روز خروج [از قبرها] است». (ق: ۴۱ و
 ۴۲) حضرت فرمود: «هي الرجعة»؛ «آن (روز فریاد و بیرون
 آمدن)، همان روز رجعت است».

۲. امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ أَقْرَبَ سَبْعَةَ أَشْيَاءَ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَ ذَكَرَ مِنْهَا الْإِيمَانَ
 بِالرَّجْعَةِ.^۲

کسی که به هفت چیز معترف باشد پس او مؤمن است
 و از جمله آن هفت چیز، ایمان به رجعت را ذکر فرمود.

۳. موسی الحناط می‌گوید: از امام صادق شنیدم که فرمود:

أَيَّامُ اللَّهِ ثَلَاثَةٌ: يَوْمٌ يَقُومُ الْقَائِمُ عليه السلام وَ يَوْمُ الْكُرَّةِ وَ يَوْمُ
 الْقِيَامَةِ.^۳

ایام الله سه روز است: روز قیام امام زمان، روز رجعت و
 روز قیامت.

۴. حریز می‌گوید که از امام باقر علیه السلام راجع به جابر

سؤال شد. حضرت فرمود:

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۵.

۲. همان، ص ۱۲۱.

۳. همان، ص ۶۳.

رَحِمَ اللهُ جَابِرًا لَقَدْ بَلَغَ مِنْ فِقْهِهِ أَنَّهُ كَانَ يَعْرِفُ تَأْوِيلَ
هَذِهِ الْآيَةِ ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى
مَعَادٍ﴾^۱ یعنی الرجعه.^۲

خدا جابر را رحمت کند. فقه او به جایی رسید که تأویل
این آیه را می دانست: «آن کس که این قرآن را به عهده تو
گذاشت، باز گرداننده تو به سوی بازگشتگاه (معاد) است».
می دانست که [منظور از معاد در آیه] رجعت است.

۵. ... امام سجاد درباره آیه ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ
لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ﴾ فرمود:

يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ ﷺ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْأُئِمَّةُ عَلَيْهِمُ
السَّلَامُ.^۳
پیامبر شما و امیر مؤمنان و ائمه به سوی شما باز
می گردند.

۶. مأمون به حضرت رضا عليه السلام عرض کرد: «نظر شما
درباره رجعت چیست؟» حضرت فرمود:

إِنَّهَا لِحَقٌّ قَدْ كَانَتْ فِي الْأُمَمِ السَّالِفَةِ وَ نَطَقَ بِهِ الْقُرْآنُ وَ قَدْ
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلُّ مَا كَانَ فِي
الْأُمَّةِ السَّالِفَةِ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقَدَّةَ بِالْقَدَّةِ.^۴

رجعت حق است و در امت های گذشته نیز بوده و قرآن
هم از آن سخن گفته است و رسول خدا نیز فرمود:

۱. (قصص: ۸۵).

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳. همان، صص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۴. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ص ۲۰۱.

هرچه در امت‌های گذشته بود، بی‌کم و زیاد در این امت هم خواهد بود.

از روایاتی که نقل شد و نیز روایات بسیاری که برای اختصار ذکر نشد، آشکارا بر می‌آید که مسئله رجعت، امری مسلم و انکارناپذیر نزد ائمه علیهم‌السلام و اصحاب آنها بوده است؛ به طوری که علمای اهل سنت به علت اعتقاد جابر به رجعت، با وجود نقل هزاران حدیث نبوی به واسطه امام باقر، حدیثی از او نقل نکرده‌اند.^۱

رجعت در ادعیه و زیارات

گفتنی است که نقل ادعیه و زیارات برای تأیید بیشتر مطلب است نه آنکه خود دلیل مستقلی باشد. در اینجا بخش‌هایی از ادعیه و زیارات را که درباره رجعت است ذکر می‌کنیم:

۱. در دعایی که بعد از زیارت حضرت حجت علیه‌السلام در سرداب نقل شده، این‌گونه آمده است:

فَإِنْ تَوَفَّيْتَنِي اللَّهُمَّ قَبْلَ ذَلِكَ فَاجْعَلْنِي يَا رَبِّ مِمَّنْ يَكْرُفِي
رَجْعَتِهِ.^۲

خدایا! اگر قبل از ظهور حضرتش، مرا از دنیا بردی، مرا از کسانی قرار ده که در رجعت برمی‌گردند.

۱. ر.ک: صحیح، مسلم بن حجاج، ج ۱، صص ۱۴ و ۱۵.

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۴۰.

۲. در دعای عهد می‌خوانیم:

اللَّهُمَّ إِنَّ حَالَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ
حَتَّىٰ مَقْضِيًّا فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي.^۱

پروردگارا! اگر مرگ که قضای حتمی تو بر بندگانت
است بین من و امام زمان عجل الله فرجه فاصله انداخت، مرا از قبرم
بیرون آور [و زنده کن تا او را یاری کنم].

۳. در زیارت جامعه کبیره آمده است:

وَيَكْرُرُ فِي رَجْعَتِكُمْ وَيُمَلِّكُ فِي دَوْلَتِكُمْ.^۲

[و خداوند مرا از کسانی قرار دهد] که در رجعت شما
برگردد و در دولت شما مالک شود.

۴. کلینی در باب زیارت امام حسین علیه السلام (با سند متصل)

از یوسف کناسی نقل می‌کند که حضرت صادق علیه السلام
فرمود: «وقتی بر سر قبر حسین علیه السلام رفتی، [در اینجا حضرت
زیارتی طولانی را ذکر می‌کند که در ضمن زیارت]
می‌گویی:

أَشْهَدُكُمْ إِنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِإِيَابِكُمْ مُوقِنٌ.^۳

شهادت می‌دهم که من به شما ایمان دارم و به رجعتتان
یقین دارم.

۵. در زیارت آل یاسین نیز می‌خوانیم:

۱. کلیات مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ص ۸۹۳.

۲. همان، ص ۹۰۸.

۳. الايقاظ من الهجعه، ص ۳۰۶.

و أشهد أنك حجّة الله... و أنّ رجعتكم حق لا ريب
فيها.^۱

شهادت می‌دهم به اینکه تو حجت خدایی ... و اینکه
رجعت شما حق است و شکی در آن نیست.

۱. کلیات مفاتیح الجنان، ص ۸۶۵.

فصل چهارم: رجعت از نگاه اجماع

درباره اجماع در رجعت، دیدگاه‌های سید مرتضی،
شیخ حر عاملی و علامه مجلسی را ذکر می‌کنیم:
سید مرتضی درباره رجعت می‌گوید:

آنچه را که شیعه به آن معتقد است، این است که
خداوند متعال به هنگام ظهور حضرت مهدی، امام
زمان عجله، گروهی از شیعیان را که قبلاً از دنیا رفته‌اند،
به این جهان باز می‌گرداند تا به ثواب نصرت و یاری او
برسند و با مشاهده دولت آن حضرت رستگار شوند و
نیز گروهی از دشمنان سرسخت او را باز می‌گرداند تا
از آنها انتقام گیرد. پس [شیعیانی که رجعت کرده‌اند] از
مشاهده ظهور حق (حکومتی که سرتاسر جهان را فرا
گرفته) و بالا گرفتن سخن اهل حق، لذت می‌برند. دلیل
بر صحت این عقیده این است که هیچ عاقلی نمی‌تواند
قدرت خدا را بر این امر انکار کند؛ چرا که مسئله
محالی نیست؛ در حالی که بعضی از مخالفان ما این

موضوع را به طوری انکار می کنند که گویی محال و غیر ممکن است.

سپس می افزاید:

وقتی که ممکن بودن رجعت و مقدور بودنش ثابت شد، دلیل بر اثبات آن، اجماع امامیه است؛ زیرا هیچ فردی از امامیه با این عقیده مخالفت نکرده است و اجماع امامیه هم، همان گونه که بارها در آثار خود گفته ایم، به جهت قول امام علیه السلام که داخل در اجماع است، حجت می باشد.^۱

شیخ حر عاملی می نویسد:

چهارمین دلیل، اجماع و اتفاق همه شیعیان دوازده امامی بر صحت رجعت است و از علمای گذشته و معاصر، شخص قابل توجهی با آن مخالفت نکرده است.^۲

مرحوم علامه مجلسی نیز درباره رجعت می گوید:

بدان ای برادر! من گمان ندارم بعد از توضیحاتی که دادم، تردید کنی در مورد رجعتی که شیعه در همه زمانها بر آن اجماع کرده، و مثل خورشید وسط روز نزد شیعه مشهور شده است.^۳

۱. به نقل از: سفینة البحار، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۱۱۱، ماده «رجع».

۲. الايقاظ من الهجعه، صص ۳۳ و ۳۴.

۳. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۲.

فصل پنجم: ویژگی‌های رجعت

رجعت همه ائمه علیهم‌السلام

از روایات متعددی استفاده می‌شود که همه ائمه علیهم‌السلام به دنیا باز می‌گردند. در اینجا پاره‌ای از این روایات را ذکر می‌کنیم:

۱. ... سلیمان دیلمی می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام راجع به قول خداوند عزوجل که می‌فرماید: ﴿جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَ لَكُمْ مُلُوكًا﴾؛ «شما را انبیا و فرمانروایان قرار دادیم» (مائده: ۲۰)، سؤال کردم. حضرت فرمود:

الْأَنْبِيَاءُ رَسُولُ اللَّهِ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ ذُرِّيَّتُهُ وَ الْمُلُوكُ
الْأُمَّةُ علیهم‌السلام.^۱

انبیا، رسول خدا و ابراهیم و اسماعیل و ذریه اوست و ملوک (فرمانروایان) ائمه‌اند.

عرض کردم: «کدام فرمانروایی به شما داده شده است».

فرمود: «فرمانروایی بهشت و فرمانروایی رجعت».

۲. جابر بن یزید از امام صادق علیه السلام نقل می کند که

حضرت فرمود:

إِنَّ لِعَلِيِّ عليه السلام فِي الْأَرْضِ كَرَّةً مَعَ الْحُسَيْنِ ابْنِهِ عليه السلام ... ثُمَّ
كَرَّةً أُخْرَى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حَتَّى يَكُونَ خَلِيفَةً فِي
الْأَرْضِ وَتَكُونَ الْأُمَّةُ عليه السلام عُمَالَهُ ^۱.

برای حضرت علی علیه السلام با فرزندش، امام حسین، در زمین
رجوعی است... سپس حضرت علی با پیامبر صلی الله علیه و آله رجوع
دیگری می کند تا آنکه خلیفه پیامبر در زمین می شود و
ائمه کارگزاران او می شوند.

۳. امام باقر علیه السلام فرمود:

دَوْلَتُنَا آخِرُ الدُّوَلِ وَ لَنْ يَبْقَى أَهْلُ بَيْتِ هَمْ دَوْلَةٌ إِلَّا مَلَكُوا
قَبْلَنَا لِيَلَّا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَنَا إِذَا مَلَكْنَا سِرْنَا مِثْلَ سِيرَةِ
هَؤُلَاءِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ ^۲.

دولت ما آخرین دولت هاست. هر خاندانی که دولتی
داشته باشند، پیش از ما به آن می رسند تا آنکه وقتی
روش سلطنت ما را دیدند، نگویند اگر ما هم سلطنتی
داشتیم همین طور رفتار می کردیم و همین است که
قرآن می فرماید: «و عاقبت نیک برای پرهیزکاران
است».

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۷۴.

۲. (قصص: ۸۳).

۳. الايقاظ من الهمجعه، ص ۲۵۷.

۴. امام صادق علیه السلام فرمود:

مَا مِنْ إِمَامٍ إِلَّا وَ يَكْرُهُ فِي قَرْنِهِ وَ يَكْرُهُ مَعَهُ الْبِرُّ وَ الْفَاجِرُ فِي
دَهْرِهِ حَتَّى يُمَيِّزَ الْمُؤْمِنُ مِنَ الْكَافِرِ.^۱

هر امامی با اهل عصر خویش برمی گردد و نیک و بد،
همه با او زنده می شوند تا مؤمن را از کافر جدا کند.

مرحوم شیخ حر عاملی در ذیل حدیث می فرماید:
«چنان که گذشت این مخصوص به مؤمن خالص و کافر
خالص است».

۵. امام باقر علیه السلام فرمودند: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ عَلِيًّا
سَيَرْجِعَانِ»^۲؛ «رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت علی علیه السلام برمی گردند».

نخستین کسی که رجعت می کند

با بررسی در روایات به این نتیجه می رسیم نخستین
شخصی که رجعت می کند، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام
است. در این باره روایات متعددی است که برخی از آنها
را ذکر می کنیم:

۱. امام صادق علیه السلام فرمود:

أَوَّلُ مَنْ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام فَيَمْلِكُ حَتَّى
يَسْقُطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ.^۳

نخستین کسی که به دنیا برمی گردد، حسین بن علی

۱. الايقاظ من الهجعه، ص ۳۶۱.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۹.

۳. همان، ص ۴۶.

است. او به قدری حکومت می کند که بر اثر کهولت سن، ابروهایش روی دید گانش می افتد.

۲. امام باقر علیه السلام به حمران بن اعین کوفی فرمود:

إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَرْجِعُ لِحَارِ كَمِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَيَمْلِكُ حَتَّى تَقَعَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ.^۱

حسین علیه السلام که همسایه شما می باشد، نخستین رجعت کننده است. پس او به قدری حکومت می کند که بر اثر سن زیاد، ابروهایش روی دید گانش می افتد.

۳. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در تأویل آیه

﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ * تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ﴾: «روزی که لرزاننده

بلرزاند و لرزاننده دیگر از پی آن آید» (نازعات: ۶ و ۷) فرمود:

الرَّاجِفَةُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الرَّادِفَةُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ
أَوَّلُ مَنْ يُنْفَضُ عَنْ رَأْسِهِ التُّرَابُ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ عَلِيٍّ فِي خَمْسَةِ
وَ سَبْعِينَ أَلْفًا وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ
آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾.^۲

راجفه، حسین بن علی و رادفه، علی بن ابی طالب است و اول کسی که گرد و خاک از سر می افشاند، حسین بن علی است که با ۷۵ هزار نفر وارد می شود و این است تفسیر آیه: «ما پیغمبران خویش و آنها را که ایمان آوردند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان برخیزند، یاری می کنیم».

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۴۳.

۲. (غافر: ۵۱).

۳. الايقاظ من الهجعه، ص ۳۸۲.

بسیاری از روایات هم دلالت دارند بر مطلق رجعت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام که در اینجا به یک روایت اشاره می‌کنیم:

حریز نقل می‌کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

قربانت گردم با وجود احتیاجی که مردم به شما دارند، چقدر عمر شما اهل بیت کوتاه و اجل شما به یکدیگر نزدیک است.

حضرت فرمود:

إِنَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنَّا صَحِيفَةً فِيهَا مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ فِي مُدَّتِهِ فَإِذَا انْقَضَى مَا فِيهَا مِمَّا أَمَرَ بِهِ عَرَفَ أَنْ أَجَلَهُ قَدْ حَضَرَ فَأَتَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنْعِي إِلَيْهِ نَفْسَهُ وَأَخْبَرَهُ بِمَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَرَأَ صَحِيفَتَهُ الَّتِي أُعْطِيَهَا وَفُسِّرَ لَهُ مَا يَأْتِي بِنَعْيٍ وَبَقِيَ فِيهَا أَشْيَاءٌ لَمْ تُقْضَ فَخَرَجَ لِلْقِتَالِ وَكَانَتْ تِلْكَ الْأُمُورُ الَّتِي بَقِيَتْ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ سَأَلَتْ اللَّهَ فِي نُصْرَتِهِ فَأُذِنَ لَهَا وَكَثُرَتْ تَسْتَعِدُّ لِلْقِتَالِ وَتَتَأَهَّبُ لِذَلِكَ حَتَّى قُتِلَ فَنَزَلَتْ وَ قَدْ انْقَطَعَتْ مُدَّتُهُ وَ قُتِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: يَا رَبِّ أَذْنَتْ لَنَا فِي الْإِنْجِدَارِ وَ أَذْنَتْ لَنَا فِي نُصْرَتِهِ فَأَنْحَدَرْنَا وَ قَدْ قَبَضْتَهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ: أَنْ الزَّمُوا قَبْرَهُ حَتَّى تَرَوْهُ وَ قَدْ خَرَجَ فَأَنْصُرُوهُ وَ ابْكُوا عَلَيْهِ وَ عَلَى مَا فَاتَكُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ فَإِنَّكُمْ قَدْ خُصَّصْتُمْ بِنُصْرَتِهِ وَ بِالْبُكَاءِ عَلَيْهِ فَبَكَتِ الْمَلَائِكَةُ تَعَزِيًّا وَ حُزْنَا عَلَى مَا فَاتَهُمْ مِنْ

نُصْرَتِهِ فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُونَ أَنْصَارَهُ.^۱

برای هر یک از ما صحیفه و مکتوبی است که آنچه در مدت عمرش راجع به برنامه کارش احتیاج دارد در آن نوشته است. چون اوامر و دستورهایی که در آن است پایان یابد، امام می‌فهمد که اجل او رسیده است. سپس پیغمبر نزد او آید و خبر وفاتش را به او گوید و آنچه نزد خدا دارد به او گزارش دهد و امام حسین علیه السلام مکتوبی را که به او دادند، قرائت کرد و خبر مرگی که در پیش داشت برایش تفسیر شد. ولی چیزهایی در آن مکتوب، باقی ماند که هنوز انجام نشده بود. او برای جنگ، بیرون رفت و چیزهایی که باقی ماند، این بود که ملائکه یاری کردن او را از خدا خواسته بودند و خدا نیز اجازه فرموده بود. ملائکه آماده جنگ شدند و در انتظار بودند و هنگامی ملائکه فرو آمدند که عمر آن حضرت تمام شده و شهید گشته بود. ملائکه گفتند: «پروردگارا! تو به ما اجازه فرو آمدن و یاری‌اش را دادی. ولی آن‌گاه که ما فرو آمدیم، تو قبض روحش کردی». خدا به ایشان وحی کرد: «شما بر سر قبر او باشید تا او را ببینید که بیرون آمده است، آن‌گاه یاری‌اش کنید. اکنون گریه کنید بر او و بر از دست رفتن یاری او؛ زیرا شما برای یاری او و گریه بر او

۱. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ترجمه جواد مصطفوی، ج ۲،

اختصاص یافته‌اید. پس آن ملائکه برای عزاداری امام حسین و در افسوس از دست رفتن یاری اش گریستند و چون بیرون آید، یاور او باشند.

رجعت‌کنندگان غیر از ائمه علیهم‌السلام

از برخی روایات به دست می‌آید که همه انبیا و مؤمنان خالص و مشرکان خالص رجعت می‌کنند:

۱. امام صادق علیه‌السلام فرمود:

مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا مِنْ لَدُنْ آدَمَ فَهَلُمَّ جَرًّا إِلَّا وَرَجِعُ إِلَى الدُّنْيَا وَيَنْصُرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَهُوَ قَوْلُهُ ﴿لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ﴾^۱ يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ﴿وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام.^۱

از زمان آدم تا کنون خدا هیچ پیامبری نفرستاده است مگر آنکه به دنیا برمی‌گردد و امیر مؤمنان علیه‌السلام را یاری می‌کند و این است تأویل قول خداوند ﴿لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ﴾؛ یعنی به حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ایمان می‌آورید و تأویل قول خداوند ﴿وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾؛ یعنی حضرت امیر مؤمنان علیه‌السلام را یاری می‌کنید.

۲. مرحوم مجلسی از محمد بن مسلم نقل می‌کند که او شنیده است از حمران بن اعین و ابوالخطاب (غالی معروف) پیش از انحرافش گفتند... که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۴.

أَوَّلُ مَنْ تَنَشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ وَيَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنَّ الرَّجْعَةَ لَيْسَتْ بِعَامَّةٍ وَهِيَ خَاصَّةٌ لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضًا أَوْ مَحَضَ الشُّرْكَ مَحْضًا.^۱

اولین کسی که زمین برای او شکافته می شود و به دنیا باز می گردد، حسین بن علی علیه السلام است. به درستی که رجعت برای همه نیست، بلکه مخصوص کسانی است که دارای ایمان خالص یا شرک خالص اند.

۳. امام صادق علیه السلام فرمود:

يَخْرُجُ مَعَ الْقَائِمِ عليه السلام مِنْ ظَهْرِ الْكُوفَةِ سَبْعٌ وَعِشْرُونَ رَجُلًا خَسَمَةَ عَشْرٍ مِنْ قَوْمِ مُوسَى عليه السلام الَّذِينَ كَانُوا ﴿يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾^۲ وَ سَبْعَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكَهْفِ وَ يَوْشَعَ بْنِ نُونٍ وَ سَلْمَانَ وَ أَبودْجَانَةَ الْأَنْصَارِيَّ وَ الْمَقْدَادُ وَ مَالِكَ الْأَشْتَرِ فَيَكُونُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَنْصَارًا وَ حُكَّامًا.^۳

۲۷ مرد از پشت کوفه با حضرت قائم علیه السلام بیرون می آیند (زنده می شوند) که پانزده نفر آنها از قوم حضرت موسی کسانی اند که به سوی حق هدایت می کنند و به حق و عدالت حکم می نمایند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر هستند که این افراد در عصر آن حضرت، انصار و والیان اویند.

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۹.

۲. (اعراف: ۱۵۹).

۳. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۰.

اختیاری بودن رجعت برای مؤمنان

با توجه به اینکه رجعت کنندگان، مؤمنان خالص و کافران محض اند، این سؤال مطرح می شود که آیا رجعت اختیاری است یا اجباری؟ به یقین افرادی که برای انتقام و تنبیه رجعت می کنند با میل و اراده خود باز نمی گردند. بلکه ناگزیر تن به رجعتی می دهند که برای آنها بسیار ذلت بار و سخت است. اما از برخی روایات استفاده می شود که رجعت مؤمنان اختیاری است.

مفضل می گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام صحبت از حضرت قائم علیه السلام و شیعیانی شد که در انتظار حضرتش از دنیا رفته اند.

حضرت فرمود:

ذَكَرْنَا الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَنْ مَاتَ مِنْ أَصْحَابِنَا يَنْتَظِرُهُ فَقَالَ لَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا قَامَ أَتَى الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ فَيُقَالُ لَهُ: يَا هَذَا إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ صَاحِبُكَ فَإِنْ تَشَأْ أَنْ تَلْحَقَ بِهِ فَأَلْحِقْ وَ إِنْ تَشَأْ أَنْ تُقِيمَ فِي كَرَامَةِ رَبِّكَ فَأَقِمْ.^۱

هنگامی که آن حضرت قیام کند، مأموران الهی در قبر به مؤمنان می گویند: [ای بنده خدا!] صاحب ظهور کرده است. اگر می خواهی به او پیونندی پس به او ملحق شو و اگر می خواهی در نعمت های الهی متنعم بمانی پس بمان.

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۱ به نقل از: الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۹۱.

فصل ششم: شبهات در رجعت و پاسخ آنها

۱. فرق رجعت و تناسخ

آیا قول به رجعت، موجب صحت عقیده به تناسخ نیست.^۱

پاسخ: خیر، هیچ‌گونه ارتباطی بین تناسخ و رجعت نیست؛ زیرا رجعت، بازگشت روح به بدن اول است و حال آنکه بنابر نظریه تناسخ، روح پس از نوعی تکامل، به بدن دیگری وارد می‌شود که این محال است؛ چون از دو صورت خارج نیست: یا بدن دومی روح دارد یا ندارد. اگر روح داشته باشد، لازم می‌آید دو نفس به یک تن تعلق گرفته، مستلزم کثرت واحد و وحدت کثیر شود که امری

۱. توضیح اینکه تناسخ از ریشه نسخ به معنای نقل است. تناسخ در علم کلام به این معناست که روحی از بدنی به بدن دیگر منتقل شود. عقیده به تناسخ در آیین هندو، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ممکن است توهم شود که رجعت همان انتقال روح به هنگام مرگ از بدنی به بدن دیگر است.

محال است و اگر آن بدن روح نداشته باشد، لازم می‌آید که روح از فعل به قوه برگردد که این نیز امری محال است.^۱

۲. تنافی نداشتن رجعت با دو آیه از سوره مؤمنون

آیا رجعت انسان‌ها به دنیا بعد از مرگ با آنچه در آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون آمده است، منافات دارد؟ در این سوره می‌خوانیم:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (مؤمنون: ۹۹ و ۱۰۰)

[آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند] تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، می‌گوید: «پروردگارا! مرا باز گردانید. شاید در آنچه ترک کردم [و کوتاهی نمودم] عمل صالحی انجام دهم». [ولی به او می‌گویند:] چنین نیست. این سخنی است که او به زبان می‌گوید [و اگر بازگردد، همان راه را ادامه می‌دهد] و در پی [مرگ] آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

از این دو آیه استفاده می‌شود که مشرکان تقاضای بازگشت به جهان را می‌کنند تا عمل صالح انجام دهند و گذشته خویش را جبران کنند که با پاسخی منفی روبه‌رو

۱. المیزان، ج ۱، ص ۲۰۹؛ رجعت، خادمی شیرازی، ص ۲۰۳.

می‌شوند و با شدت به آنها گفته می‌شود تا روز قیامت برگشتی نیست.

پاسخ: اولاً، این دو آیه، عام است. اما رجعت با ادله‌ای که گذشت، برای عده‌ای خاص است. بنابراین طبق قانون حمل عام بر خاص که عقلاً در خطاباتشان آن را پذیرفته‌اند، عام به وسیله این دلیل خاص، تخصیص می‌خورد و مورد رجعت از دو آیه مذکور خارج می‌شود؛ ثانیاً، تقاضای برگشتی که در سوره مؤمنون آمده، مربوط به لحظه جان‌دادن است که کافر در آن لحظه از خداوند می‌خواهد به دنیا برگردد و گذشته را جبران کند ولی با پاسخ منفی مواجه می‌شود و به وی می‌گویند که تا روز برانگیخته شدن (زنده شدن) در عالم برزخ می‌ماند. در نتیجه، این مسئله با رجوع عده‌ای پس از قرن‌ها که در عالم برزخ به سر برده‌اند، منافاتی ندارد. با توجه به مفهوم ﴿يَوْمَ يُبْعَثُونَ﴾؛ «روزی که زنده شوند»، ممکن است آن روز، اعم از روز قیامت باشد؛ یعنی برای عده‌ای آن روز، افزون بر زنده شدن در قیامت، روز رجعت هم باشد و برای گروه بسیاری، روز قیامت باشد.

۳. رجعت، بازگشت فعل به قوه نیست

رجعت مستلزم بازگشت فعل به قوه است که محال است؛ زیرا موجودی که استعداد کمال دارد، هنگامی که

کمالات استعدادی آن به فعلیت برسد، دیگر نمی‌تواند به حالت اول برگردد. نفس انسانی با مردن، از ماده مجرد می‌یابد و موجود مجرد مثالی یا عقلی می‌شود که این دو رتبه (مثالی و عقلی) از مرتبه ماده برتر، و وجود آنها از وجود ماده قوی‌تر است. بنابراین اگر نفس بعد از مرگ دوباره به ماده تعلق پیدا کند، لازم می‌آید که از فعل به قوه بازگردد که امری محال است.

جواب نقضی: پیروان همه ادیان آسمانی به مسئله معاد عقیده دارند که در روز رستاخیز روح به بدن باز می‌گردد و انسان‌ها زنده می‌شوند. بنابراین ما نیز درباره رجعت همان پاسخی را می‌دهیم که اشکال‌کننده، درباره معاد می‌دهد. افزون بر اینکه در آیات متعددی که گذشت، قرآن با صراحت از زنده شدن مردگانی در امت‌های پیشین سخن گفته است. پس هر پاسخی که اشکال‌کننده درباره رجعت برخی اقوام گذشته می‌دهد، همان پاسخ درباره رجعت در زمان ظهور نیز می‌آید.

جواب حلی: مرحوم علامه طباطبایی در پاسخ فرموده است: آنچه گفته می‌شود که بازگشت فعل به قوه محال است، مطلب درست و تردیدناپذیری است. ولی زنده شدن یک موجود پس از مرگ، از مصادیق آن نیست؛ زیرا اگر انسانی پس از مرگ به دنیا بازگردد و نفس او دوباره با ماده (بدن قبلی) تماس و تعلق پیدا کند، این امر باعث

ابطال اصل تجرد و بازگشت از فعل به قوه نیست. چه اینکه او قبل از مردن و پیش از قطع رابطه با بدن هم مجرد بود. بنابراین تعلق و ارتباط مجدد او با بدن به‌طور یقین منافاتی با تجرد او ندارد. تنها چیزی که هست این است که بر اثر مرگ، روابطی که ضامن تأثیر و فعل نفس در ماده بوده است، مفقود می‌شود و از این رو پس از آن، قدرت انجام دادن افعال مادی را ندارد. درست مانند صنعتگری که ابزار لازم برای عمل را از دست بدهد. ولی با بازگشت نفس به حال سابق و تعلق آن به بدن دوباره قوا و ادوات آن را به کار می‌اندازد و در نتیجه می‌تواند حالات و ملکات خود را به‌واسطه افعال جدید به مرحله‌ای فوق مرحله سابق برساند و تکامل تازه‌ای پیدا کند؛ بدون اینکه سیر نزولی و عقبگرد از حال کمال به نقص و از فعل به قوه کرده باشد.^۱

در این باره نیز حکیم «رفیعی قزوینی» می‌فرماید، فرق است بین تنزل عالی و رها کردن مقام اعلائی خود با اشراق عالی در مقامات نازله، و تجلی آن، مثل تمثل روح القدس در لباس بشر در قصه مریم است.

توضیح اینکه اگر بگوییم در رجعت روح که به بدن باز می‌گردد تکاملش از نو شروع می‌شود و آنچه را که

۱. المیزان، ج ۱، ص ۲۰۷، با اندکی تغییر.

قبلاً کسب کرده از دست می‌دهد، این همان برگشت فعل به قوه و به تعبیر حکیم «رفیعی قزوینی» تنزل عالی به مقام پایین‌تر می‌شود که مطلبی است باطل. ولی در رجعت، اشراق عالی در مقامات نازل است؛ یعنی بدون آنکه روح، اندوخته‌های تکاملی خود را از دست بدهد تصرف در مقامات نازله می‌کند و اشراق بر آن دارد؛ همان‌گونه که جبرئیل علیه السلام در لباس بشر برای مریم علیها السلام آشکار شد.

۴. رجعت تشویق به گناه نیست

«ابوالقاسم بلخی» می‌گوید: «رجعت جایز نیست؛ زیرا اگر مردم بدانند که رجعت هست، در گناهان غوطه‌ور می‌شوند به امید اینکه در رجعت توبه کنند».^۱

پاسخ: در پاسخ این شبهه، مرحوم طبرسی می‌فرماید:

آنان که به رجعت عقیده دارند نمی‌گویند که همه مردم رجعت می‌کنند. بلکه معتقدند گروهی از مردم برمی‌گردند و چون هر کس احتمال می‌دهد که جزء رجعت‌کنندگان نباشد، نمی‌تواند به امید رجعت، از توبه صرف‌نظر کند.^۲

افزون بر اینکه معتقدان به رجعت، در توبه را برای رجعت‌کنندگان بسته می‌دانند و از طرفی، کسانی که با

۱. رجعت، خادمی شیرازی، ص ۲۰۷.

۲. مجمع‌البیان، طبرسی، ج ۱، ص ۱۱۵.

ظلم و فساد و کفر خو گرفته‌اند، دیگر برایشان بازگشتی متصور نیست؛ همان‌گونه که قرآن در پاسخ جمعی از دوزخیان که برای جبران خطاهای خود تقاضای بازگشت به دنیا می‌کنند، می‌گوید:

﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ﴾ (انعام: ۲۸)

و اگر باز گردند، دگر بار همان اموری را که از آن نهی شده‌اند، انجام می‌دهند.^۱

در ضمن اگر با این احتمال، می‌توان رجعت را جایز ندانست، درباره توبه، شفاعت و مانند آنها نیز می‌توان گفت که اینها موجب ارتکاب گناه می‌شوند و مجاز نیستند؛ در حالی که چنین کلامی مخالف آیات توبه و شفاعت است.

۵. رجعت ائمه علیهم‌السلام موجب سیر نزولی آنان نیست

رجوع کردن ارواح پاک ائمه به بدن‌های مادی باعث می‌شود که در وجود خود، بعد از جدایی از دنیا و خلاص شدن از زندان طبیعت، سیر نزولی کنند؛ در حالی که بنابر حکم عقل بعد از تمام شدن دور طبیعی وجود، برگشت به ابتدا صحیح نیست.

پاسخ: سیر نزولی و قهقرایی وقتی لازم می‌آید که ارواح ائمه بعد از رجعت هم مثل زمان اول، از بروز تمام

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، صص ۵۶۰ و ۵۶۱.

توانایی و حقیقت خویش ممنوع باشند. اما چنین نیست؛ زیرا بعد از رجعت، موانع برطرف می‌شود و موجودات مزاحم تکامل بشر مغلوب می‌شوند و ائمه علیهم‌السلام می‌توانند به نحو کامل توانایی تعلیم و ارشاد عمومی را که در وجودشان نهفته است، آشکار کنند و انسان‌های شایسته را به قله کمال معنوی برسانند. شکایت اولیای الهی از دنیا هم به علت موانع تکامل بشر بوده است و حال آنکه در عصر رجعت مانعی در مسیر تکامل نیست. در این صورت، جامعه بشری، سراسر تعلیم و تعلم و رشد و سیر معنوی می‌شود و آن‌گاه است که می‌توان آن را جامعه‌ای انسانی نامید؛ چرا که در آن دوران، تمام ابعاد مقام انسان محقق می‌شود.^۱

۶. رجعت ائمه علیهم‌السلام به معنای کافی نبودن حکومت امام زمان علیه‌السلام نیست

رجعت ائمه ایجاب می‌کند که دوران حکومت حضرت مهدی علیه‌السلام برای تکامل عمومی جامعه بشری کافی نباشد؛ درحالی‌که از معتقدات مسلم شیعه این است که آن حضرت بعد از ظهور، افراد را به بالاترین درجه کمال می‌رساند. بنابراین نیازی به رجعت سایر ائمه علیهم‌السلام نیست.

پاسخ: اولاً، بعد از شهادت امام عصر علیه‌السلام برای ادامه

۱. رساله رجعت و معراج، ابوالحسن رفیعی قزوینی، با تلخیص و اضافات.

کمال شایسته، وجود پیشوایان معصوم لازم است؛
ثانیاً، افرادی که در عصر ظهور به کمال رسیده‌اند، از
دنیا می‌روند. اما نسل‌های بعدی برای رشد و کمال معنوی
محتاج به رجعت ائمه‌اند.^۱

۷. برخی روایات و سخنان دور از ذهن

در اخبار و روایات مربوط به رجعت، پاره‌ای وقایع
ذکر شده است که نمی‌توان آنها را فهمید؛ مانند اینکه
حضرت علی علیه السلام جنگ عظیمی با شیطان خواهد کرد و
شیطان همه اولاد و لشکریان خود را برای جنگ حاضر
می‌کند.

پاسخ: اولاً، با قطع نظر از درستی و نادرستی چنین
قضایایی، باید توجه داشت که خرافات بسیاری را با مسئله
رجعت آمیخته‌اند تا حقیقت آن را دگرگون سازند. از این رو
لازم است در مسئله رجعت به احادیث صحیح توجه کنیم.
بنابراین می‌گوییم آنچه قطعی و برهانی است اصل مسئله
رجعت است. اما درباره جزئیات آن، مثل خبر مذکور، باید
روایات دارای سند معتبری باشند تا بشود از آنها استفاده کرد.

ثانیاً، نپذیرفتن و رد کردن مطلبی، تنها به علت دور
بودن از ذهن، صحیح نیست. بلکه این عمل دلیل بر غرور
و ناتوانی عقلی ردکننده است؛ زیرا بزرگان علم و حکمت

۱. رساله رجعت و معراج، ابوالحسن رفیعی قزوینی، با تلخیص و اضافات.

بعد از بررسی کامل مطلبی، چنانچه دلیلی بر امتناع آن نیابند، آن را انکار هم نمی‌کنند. «شیخ‌الرئیس بوعلی‌سینا» از بزرگان علم و حکمت، در مواردی از کتاب «شفاء» اعتراف به عجز کرده است که به حقیقت مطلب پی‌نبرده، ولی آن را انکار هم نکرده است. بلکه توصیه مؤکد نموده است که در رد و قبول مطلبی عجله نکنید.

۸. آیا انکار رجعت، کفر است

اگر رجعت از ضروریات است لازمه‌اش حکم به کفر کسانی است که منکر رجعت‌اند و حال آنکه ائمه علیهم‌السلام، منکران رجعت را هم مسلمان می‌دانستند.

پاسخ: ضروری بر دو قسم است: یکی ضروری دین اسلام و دیگری ضروری مذهب. آنچه طبق نظر مشهور موجب کفر می‌شود، انکار ضروری دین است نه ضروری مذهب، و مسئله رجعت نیز از ضروریات مذهب شیعه است نه از ضروریات دین. بنابراین شیعه با حفظ پیوند برادری اسلامی خویش با دیگر مسلمانان، از اعتقاد خود دفاع می‌کند.

۱۱ - ۹. ذکر سه شبهه جدید و پاسخ آن

در اینجا به پاره‌ای از شبهات جدید یکی از وهابیان (القفاری) اشاره می‌کنیم و به آنها پاسخ می‌دهیم. وی

عقیده به رجعت را با ذکر ایراداتی مردود دانسته است:
 الف) گاه از این عقیده تعبیر به خرافه می‌کند و می‌گوید این عقیده شیعه متأثر از مذهب قومی عرب جاهلی است.

ب) خرافه رجعت از زمان عبدالله بن سبأ پدید آمده است.

ج) عقیده به رجعت با طبیعت دنیا که دار مکافات نیست، در تعارض است؛ زیرا طبق آیه ۱۸۵ سوره آل عمران که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا تُوفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾، ثواب نیکوکار و جزای گنهکار، منحصر به قیامت است.^۱

پاسخ شبهه اول: مراد ایشان از خرافه چیست؟ اگر منظور این است که اصل بازگشت برخی از مردگان به حیات دنیوی، استحاله ذاتی یا وقوعی دارد، اولاً این مطلب صرف ادعاست و دلیلی بر اثبات استحاله آن در کلام اشکال‌کننده نیامده است^۲ و ثانیاً استحاله ذاتی آن است که خود، ذاتاً محال باشد و استحاله وقوعی آن است که وقوعش مستلزم محال باشد؛ درحالی که بازگشت جمعی از مردگان به دنیا با اعمال قدرت الهی، نه اجتماع نقیضین است که محال ذاتی باشد و نه مستلزم محال

۱. اصول الشیعه الامامیه الاثنی عشریه، صص ۱۱۰۴، ۱۱۱۹ و ۱۱۲۲.

۲. همان.

است. افزون بر اینکه شیء محال استثنابردار نیست؛ به بیان دیگر، امر محال همیشه محال است. در هر زمان و هر مکان و از هر کس صدورش محال است؛ زیرا محال قابلیت تعلق قدرت را ندارد و قدرت فاعل، به شیء ممکن تعلق می‌گیرد نه به شیء محال؛ همان‌گونه که معجزه انبیا، که به گونه‌ای اعمال قدرتی به اذن خداوند است، به شیء ممکن تعلق می‌گیرد نه به امر محال.

در این زمینه نیز فرقی بین معجزه انبیا و مسئله رجعت نیست و حال آنکه ایشان در صفحه ۱۱۱۷ کتاب خود، بین بازگشت بعضی امم گذشته، به مقتضای مدلول آیه ۲۴۳ سوره بقره: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ...﴾، و عقیده به رجعت فرق گذاشته، و آنها را از معجزات پیامبران دانسته است. اگر بازگشت انسان مرده، محال است فرقی بین زمان گذشته و حال نیست؛ همان‌طور که بین معجزه و رجعت، از آن رو که هر دو به اذن الهی و اعمال قدرت خداوند است، فرقی وجود ندارد. پس اگر بازگشت به صورت اعجاز ممکن است، رجعت هم امکان دارد. در نتیجه هیچ‌گونه دلیلی بر نفی عقیده به رجعت از نظر امکان ذاتی و وقوعی آن وجود ندارد.

اگر مراد ایشان از خرافه، بدعت در دین است، باید دانست که با توجه به معنای بدعت، هیچ‌گاه نمی‌توان رجعت را بدعت شمرد؛ زیرا بدعت اگرچه در لغت به

معنای نوآوری است، در اصطلاح به این معناست که چیزی جزء دین نباشد و ما آن را در دین وارد کنیم یا بخشی از دین را از مجموعه آن خارج نماییم.^۱

اساس بدعت اصطلاحی، استناد چیزی به دین، بدون حجت و دلیل است؛ در حالی که شیعه برای اثبات عقیده رجعت، به آیات قرآن استناد می‌کند که ما به‌طور تفصیل آن آیات را در بخش استدلال به قرآن آوردیم؛ مثل آیات ﴿وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا...﴾^۲، ﴿قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ...﴾^۳، ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ...﴾^۴ و آیاتی دیگر.

اگر شخص عالمی با استناد به ظاهر شرع، به مطلبی معتقد شود، آن‌گاه عالم دیگری آن ظهور را به دلایلی نپذیرد، آیا این عالم شرعاً مجاز است او را بدعتگذار در دین بخواند؟! در مسئله رجعت نیز مدعای شیعه، ظهور این آیات در اثبات رجعت است. پس بر فرض نپذیرفتن ظهور این آیات، نمی‌توان طرف مقابل را بدعتگذار دانست.

در ضمن، شیعه به مقتضای حدیث «تواتر ثقلین»

۱. العین، ج ۲، ص ۵۴ و ۵۵؛ صحاح الجوهری، ج ۳، ص ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴.

۲. (نحل: ۸۳).

۳. (غافر: ۱۱).

۴. (نحل: ۸۲).

تمسک به گفتار اهل بیت علیهم السلام را همانند قرآن، لازم، و گفتار و سیره اهل بیت علیهم السلام را حجت الهی می‌داند. از این رو علمای شیعه برای اثبات رجعت افزون بر ظهور آیات قرآنی که اشاره شد، به روایات اهل بیت علیهم السلام استناد می‌کنند. آیا انصاف است که بگوییم این عقیده متأثر از مذهب اعراب جاهلی است یا آنکه گفته شود خرافه رجعت از زمان عبدالله بن سبا پدید آمده است.

درخور توجه است که عمر بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم چنین گفت:

منافقان فکر می‌کنند پیامبر صلی الله علیه و آله مرده است. اما پیامبر صلی الله علیه و آله نمرده، بلکه او نزد خدا رفته است؛ همان گونه که موسی از قوم خود چهل شب غایب شد و نزد خدا رفت و حال آنکه بنی اسرائیل می‌گفتند او مرده است؛ به یقین پیامبر صلی الله علیه و آله بر خواهد گشت؛ همان گونه که موسی برگشت. باید دست‌وپای آنان که گمان می‌کنند پیامبر صلی الله علیه و آله مرده است، قطع شود.

این جمله عمر: «ولیرجعن رسول الله کما رجع موسی فلیقطعن أیدی رجال و أرجلهم یزعمون أن رسول الله قد مات...» در منابع مختلف اهل سنت آمده است.^۱

۱. البدء و التاریخ، ابن المطهر، ج ۱، ص ۲۷۸؛ الدرر فی اختصار المغازی و السیر، ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۹۱؛ الکامل فی التاریخ، الشیبانی، ج ۲، ص ۱۸۲؛ الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر، ج ۱، ص ۳۵۸؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۸۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۳۲.

به یقین، عمر وقتی این جمله را به زبان آورده، که جسم پیامبر ﷺ درون حجره‌اش بوده است. پس مرادش از بازگشت پیامبر ﷺ، بازگشت دوباره روح آن حضرت به جسم شریفش است.

آیا این کلام عمر چیزی غیر از رجعت است؟ اگر عقیده به رجعت، امری خرافی بود چرا یک نفر از صحابه، کلام او را خرافه ندانست؟ حتی مورخان و اهل حدیث نیز کلام عمر را حمل بر خرافه نکرده‌اند.

اما پاسخ از اشکال دوم (در صفحه ۱۱۱۹ کتاب خود عقیده به رجعت را منتسب به عبدالله بن سبا دانسته است) اگر ایشان به کتاب ارزشمند «عبدالله بن سبا» نوشته مرحوم «علامه عسگری» مراجعه می‌کردند، درمی‌یافتند: اولاً، عبدالله بن سبا عنوانی ناشناخته و موهوم است؛ زیرا با وجود اهمیت بسیاری که اعراب در حفظ انساب خود دارند و کتاب‌های بسیاری در زمینه معرفی انساب خود، حتی نسب اسبان، نوشته‌اند اما سخنی از نسب عبدالله بن سبا به میان نیامده است.

ثانیاً، اگر مراد از عبدالله بن سبا همان «عبدالله بن وهب» است که مسلماً ایشان رئیس خوارج بوده، و در جنگ نهروان کشته شده است. به هر حال عبدالله بن سبا جایگاهی میان پیروان حضرت علی علیه السلام نداشته است تا بتواند منشأ تعلیم و ترویج عقائد مهم شود.

اما پاسخ از اشکال سوم (عقیده به رجعت با توجه به آیه ۱۸۵ سوره آل عمران، با طبیعت دنیا که دار مکافات نیست در تعارض است).

اگر اشکال کننده، مختصر توجهی به معنای کلمه ﴿تُوفَّوْنَ﴾ می کرد، خودش به سست بودن این شبهه پی می برد؛ زیرا مصدر «توفی» به معنای اعطای کامل است؛ یعنی اجر کامل بندگان در روز قیامت داده می شود. بنابراین منافات ندارد که در دنیا یا در عالم برزخ قسمتی از اجر بندگان داده شود. برای اطلاع بیشتر به کتاب های «فتح القدير»، الشوکانی، ج ۱، ص ۴۰۸ و تفسیر الثعالبی، ج ۲، ص ۴۶ مراجعه شود. حتی مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ج ۴، صص ۸۳ و ۸۴ بعد از آنکه «توفی» را به معنای اعطای کامل می داند، می نویسد: «بعضی از همین تعبیر آیه، بر ثبوت عالم برزخ استدلال کرده اند؛ زیرا آیه دلالت دارد که قسمتی از اجر بندگان قبلاً داده شده، و اعطای کامل آن در قیامت است». این برداشت از آیه را مرحوم علامه پسندیده است.

کتابنامه

* قرآن

۱. الاحتجاج، ابو منصور طبرسی، بیروت، مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱۴۰۱ هـ.ق.
۲. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ترجمه: محمد جواد مصطفوی، انتشارات علمی اسلامیه، چاپخانه حیدری.
۳. اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه، چاپ سوم، دارالرضا، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۴. الإیقاظ من الهجعة، محمد بن حسن حرعاملی، ترجمه: احمد جنتی، تهران، انتشارات نوید، ۱۳۶۲ هـ.ش.
۵. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۶. تفسیر ابن کثیر، اسماعیل بن کثیر، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۷. التفسیر الکبیر، فخر رازی، چاپ اول، المطبعة البهية المصریة، ۱۳۵۷ هـ.ق.
۸. تفسیر المنار، محمد رشید رضا، الهيئة المصریة العامه،

۹. تفسیر عیاشی، ابوالنصر محمد بن مسعود، تصحیح و تحقیق و تعلیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم، چاپخانه علمیه.
۱۰. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، چاپ اول، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۴۱۲ ه.ق.
۱۱. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، چاپ دوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۳ ه.ش.
۱۲. تفسیر البرهان، سید هاشم بحرانی، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ۱۴۱۹ ه.ق.
۱۳. جامع البیان، ابی جعفر محمد بن جریر الطبری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ ه.ق.
۱۴. الدر المنثور، جلال الدین السیوطی، چاپ اول، جدّه، دارالمعرفه، ۱۳۶۵ ه.ش.
۱۵. رجال، ابوالعباس نجاشی، قم، مکتبه الداوری.
۱۶. رجعت از نظر شیعه، نجم الدین طبسی.
۱۷. رجعت، محمد خادمی شیرازی، چاپ اول، مؤسسه نشر و تبلیغ، ۱۳۶۵ ه.ش.
۱۸. رساله رجعت و معراج، ابوالحسن رفیعی قزوینی، چاپ سوم، کتابفروشی اسلام، ۱۳۹۷ ه.ق.
۱۹. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، بیروت، دارالمرتضی.
۲۰. سنن الترمذی، محمد بن عیسی الترمذی، چاپ دوم، بیروت، دارالفکر.
۲۱. الشیعة والرجعة، محمدرضا طبسی، چاپ دوم، نجف اشرف، المطبعة الحیدریّة، ۱۳۹۵ ه.ق.
۲۲. صحیح مسلم، ابوالحسین مسلم بن حجاج، چاپ اول، دارالفکر.

٢٣. عيون اخبار الرضا عليه السلام، ابو جعفر محمد بن علي بن حسين صدوق، تهران، انتشارات جهان.
٢٤. الكافي، الكليني، دارالكتب الاسلاميه، چاپ سوم، آخوندي، ١٣٨٨ هـ.ش.
٢٥. كامل الزيارات، جعفر بن محمد بن قولويه، چاپ اول، مؤسسه نشر الفقاهة، ١٤١٧ هـ.ق.
٢٦. كليات مفاتيح الجنان، شيخ عباس قمي، چاپ دوم، قم، شركت تعاوني ناشران قم.
٢٧. كنز العمال، المتقى الهندي، بيروت، مؤسسة الرسالة.
٢٨. لسان العرب، ابن منظور، چاپ اول، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٨ هـ.ق.
٢٩. مجمع البيان، ابو علي طبرسي، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٣٧٩ هـ.ق.
٣٠. مصباح المنير، احمد بن محمد بن علي مقرئ فيومي، مطبعة التقدم العلمي، ١٣٢٢ هـ.ق.
٣١. المعجم الكبير، الطبراني، دار احياء التراث العربي، چاپ دوم، قاهره، مكتبه ابن تيميه.
٣٢. الميزان، محمد حسين طباطبائي، چاپ سوم، بيروت، مؤسسه الأعلمی، ١٣٩٣ هـ.ق.